

# انجیل مرقس

## نکاتی چند درباره انجیل مرقس

انجیل مرقس نسبت به اناجیل دیگر از مطالب کمتری برخوردار است. در این انجیل ما بیشتر با آنچه که عیسی کرد، روبرو هستیم تا با آنچه که عیسی گفت و تعلیم داد. علت این امر در هدف و مخاطبینی است که مرقس در نگارش این انجیل در نظر دارد. مرقس با بیان کارها و معجزات عیسی به دنبال اثبات این مطلب است که عیسی به راستی پسر خداست (۱:۱؛ ۱۴:۱؛ ۱۵:۳۹). گرچه تمام مطالب این انجیل به جز یک مورد، در انجیل متی و یا لوقا نیز آمده است، اما در این انجیل همه این موارد با جزئیات بیشتر شرح داده شده‌اند. به همین دلیل نیز بسیاری از صاحب‌نظران انجیل مرقس را اولین انجیل نگاشته شده می‌دانند و بر این باورند که متی و لوقا به هنگام نگارش اناجیل خود، انجیل مرقس را پیش رو داشته‌اند.

آنطور که از مطالب این انجیل به ویژه آیه اول آن برمی‌آید، مرقس انجیل خود را برای مسیحیان غیریهودی نگاشته است؛ از این رو نیز مجبور می‌شود که آداب و رسوم یهودیان را توضیح دهد و پس از به کار بردن کلمات آرامی، آنها را به یونانی نیز ترجمه نماید.

در انجیل مرقس، سرعت انجام کارها بیش از اناجیل دیگر است. انگار که نویسنده سعی دارد کارهای قهرمان نوشته خود را پشت سر هم در مقابل دید خواننده قرار دهد. مرقس دست به تفسیر وقایع نمی‌زند و آن را به خود خواننده کتاب وا می‌گذارد. در این انجیل از تولد و کودکی عیسی مطلبی نمی‌بینیم و وقایع با ظهور یحیای تعمیددهنده آغاز می‌شود.

### تقسیم‌بندی کلی

- آماده شدن عیسی برای رسالت خود (فصل ۱:۱-۱۳)
- خدمات عیسی در جلیل (فصل‌های ۱:۱۴ تا ۶:۲۹)
- کناره‌گیری عیسی از جلیل (فصل‌های ۶:۳۰ تا ۹:۳۲)
- آخرین خدمات عیسی در جلیل (فصل ۹:۳۳-۵۰)
- خدمات عیسی در یهودیه و نواحی شرق رود اردن (فصل ۱۰)
- هفته آخر زندگی زمینی عیسی و رنجهای او (فصل‌های ۱۱ تا ۱۵)
- رستاخیز عیسی مسیح (فصل ۱۶)

بیرون آمد، در آن لحظه دید که آسمان‌ها شکافته شده و روح همچون کبوتری بر او فرود می‌آید. ۱۱ و صدایی از آسمان آمد: «تو پسر محبوب من هستی، که از تو بسیار خوشنودم.»

### امتحان عیسی

مَرْقُس ۱: ۱۲ و ۱۳؛ مَتّی ۴: ۱-۱۱؛ لوقا ۴: ۱-۱۳  
 ۱۲ روح بی‌درنگ عیسی را به بیابان برد. ۱۳ و او چهل روز در بیابان بوده، شیطان او را وسوسه می‌کرد. عیسی با حیوانات وحشی به سر می‌برد و فرشتگان خدمتش می‌کردند.

### عیسی خدمت خود را شروع می‌کند

۱۴ حال، بعد از آنکه یحیا دستگیر شده بود، عیسی به جلیل آمده، خبر خوش خدا را اعلان می‌کرد ۱۵ و می‌گفت: «زمان به سرانجام خود رسیده و پادشاهی خدا نزدیک است، توبه کنید و خبر خوش را باور نمایید.»

### نخستین شاگردان عیسی

مَرْقُس ۱: ۱۶-۲۰؛ مَتّی ۴: ۱۸-۲۲؛ لوقا ۲: ۱-۵؛ یوحنا ۱: ۳۵-۴۲  
 ۱۶ چون از کناره دریاچه جلیل می‌گذشت، شمعون و برادرش آندریاس را دید که تور به دریا می‌انداختند، زیرا آنها ماهیگیر بودند. ۱۷ عیسی به آنان گفت: «مرا پیروی کنید و من شما را صیّاد مردم خواهم ساخت.» ۱۸ آنها در همان لحظه تورهای خود را رها کردند و به دنبال او روان شدند. ۱۹ و کمی دورتر رفته، یعقوب پسر زبیدی و برادرش یوحنا را دید که در قایق‌شان تورها را

### یحیی، هموار کننده راه مسیح

مَرْقُس ۱: ۲-۸؛ مَتّی ۳: ۱-۱۱؛ لوقا ۳: ۲-۱۶

### یحیای تعمید دهنده راه را آماده می‌کند

۱ آغاز انجیل عیسی مسیح، پسر خدا ۲ همان‌طور که در کتاب اِشعیای نبی نوشته شده است که:

«اینک پیام‌آور خود را پیش روی تو می‌فرستم،

که راه تو را آماده خواهد کرد؛»

۳ «صدای کسی که در بیابان فریاد می‌زند: "راه خداوند را آماده کنید،

طریقهای او را راست سازید."»

۴ یحیا در بیابان ظهور کرده، تعمید می‌داد و به تعمید توبه برای بخشش گناهان اعلان می‌کرد. ۵ و تمامی سرزمین یهودیه و همه اورشلیم، نزد او می‌رفتند و به گناهان خود اعتراف کرده، در رود اردن از او تعمید می‌گرفتند. ۶ و یحیا لباس از پشم شتر می‌پوشید و کمربند چرمی بر کمر می‌بست، و ملخ و عسل وحشی می‌خورد. ۷ او موعظه کرده، می‌گفت: «پس از من، کسی توان‌تر از من می‌آید که من لایق آن نیستم خم شده، بند کفش‌هایش را باز کنم. ۸ من شما را به آب تعمید داده‌ام، اما او شما را به روح‌القدس تعمید خواهد داد.»

### تعمید عیسی

مَرْقُس ۱: ۹-۱۱؛ مَتّی ۳: ۱۳-۱۷؛ لوقا ۳: ۲۱ و ۲۲  
 ۹ در آن روزها، عیسی از ناصره جلیل آمد و در اردن از یحیا تعمید گرفت. ۱۰ و وقتی از آب

۲:۱ در برخی از ترجمه‌ها «در کتب انبیا» ذکر شده.

۲:۱ مَلّکی ۳:۱

۳:۱ اِشعیای ۴۰:۳

۹:۱ منظور رود اردن است.

۱۰:۱ منظور روح خداست. برای پرهیز از اغتشاش ذهنی، می‌توان در اینجا از «روح خدا» استفاده کرد. و نیز در آیه ۱۲.

۱۱:۱ یا، پسر من، محبوب من

۱۵:۱ یا، پادشاهی خدا نزدیک آمده است.

و او را برخیزانید و تب او قطع شد و مشغول خدمت آنان گردید.

<sup>۳۲</sup> در آن شب پس از غروب آفتاب، همه بیماران و دیوزدگان را نزد او آوردند. <sup>۳۳</sup> و تمام شهر بر در آن خانه جمع شدند! <sup>۳۴</sup> و او بسیاری را که به انواع بیماریها گرفتار بودند، شفا داد و دیوهای بسیاری را بیرون کرد. اما اجازه نداد که دیوها سخنی گویند، زیرا او را می‌شناختند.

### موعظه عیسی در جلیل

مَرْقُس ۱: ۳۵-۳۸؛ لوقا ۴: ۴۲ و ۴۳

<sup>۳۵</sup> صبح زود که هوا هنوز تاریک بود، عیسی برخاست و خانه را ترک کرد و به محلی خلوت رفت و آنجا به دعا پرداخت. <sup>۳۶</sup> شمعون و همراهانش به جستجوی او پرداختند. <sup>۳۷</sup> و او را یافتند و به او گفتند: «همه به دنبال تو می‌گردند.» <sup>۳۸</sup> عیسی به ایشان گفت: «به شهرهای دیگر برویم تا در آنجا نیز موعظه کنم، زیرا به همین سبب آمده‌ام.» <sup>۳۹</sup> و او به سراسر جلیل رفته، در کنیسه‌های ایشان موعظه می‌کرد و دیوها را بیرون می‌نمود.

### شفای مرد جذامی

مَرْقُس ۱: ۴۰-۴۴؛ مَتی ۸: ۲-۴؛ لوقا ۱۲: ۵-۱۴

<sup>۴۰</sup> و یک جذامی نزد او آمده، التماس کرد و زانو زده، به او گفت: «اگر بخواهی، می‌توانی مرا پاک سازی.» <sup>۴۱</sup> دل عیسی بسوخت و دست خود را دراز کرد و او را لمس نمود و گفت: «می‌خواهم، پاک شو.» <sup>۴۲</sup> و فوراً جذام او را ترک کرد و او پاک شد. <sup>۴۳</sup> عیسی او را تأکید بسیار کرد و فوراً مرخص نموده، گفت: <sup>۴۴</sup> «آگاه باش که چیزی به کسی نگویی، بلکه برو و خود را به کاهن نشان بده و آنچه را که موسی حکم کرده، برای طهارت خود تقدیم کن تا برای آنها گواه باشد.» <sup>۴۵</sup> اما او بیرون رفت و آزادانه درباره آن امر سخن گفت

تعمیر می‌کردند. <sup>۲۰</sup> بی‌درنگ ایشان را خواند و آنها پدر خود زبیدی را با کارگران در قایق رها کردند و به دنبال او روان شدند.

### عیسی مردی را که روحی ناپاک داشت، شفا می‌دهد

مَرْقُس ۱: ۲۱-۲۸؛ لوقا ۴: ۳۱-۳۷

<sup>۲۱</sup> و آنها به گفَرناحوم رفتند و عیسی در روز سَبْت بی‌درنگ به کنیسه وارد شد و به تعلیم پرداخت. <sup>۲۲</sup> و آنان از تعلیم او در حیرت افتادند، زیرا آنان را با اقتدار تعلیم می‌داد و نه مانند معلمین تورات. <sup>۲۳</sup> همان زمان در کنیسه آنها مردی بود که روحی ناپاک داشت و فریاد زد: <sup>۲۴</sup> «ای عیسی ناصری، با ما چه کار داری؟ آمده‌ای که ما را هلاک کنی؟ می‌دانم کیستی-ای قدّوس خدا.» <sup>۲۵</sup> لیکن عیسی او را توییح کرده، گفت: «ساکت باش و از او بیرون بیا!» <sup>۲۶</sup> و روح پلید آن مرد را سخت لرزاند و به صدای بلند فریاد زده، از او بیرون آمد. <sup>۲۷</sup> و همه شگفت‌زده شدند به حدّی که از یکدیگر پرسیده، می‌گفتند: «این چیست؟ تعلیمی جدید و با اقتدار! او حتی ارواح ناپاک را فرمان می‌دهد و آنها از او اطاعت می‌کنند.» <sup>۲۸</sup> و به سرعت شهرت او همه جا در سراسر ناحیه جلیل پیچید.

### عیسی بسیاری را شفا می‌دهد

مَرْقُس ۱: ۲۹-۳۱؛ مَتی ۸: ۱۴ و ۱۵؛ لوقا ۴: ۳۸ و ۳۹ مَرْقُس ۱: ۳۲-۳۴؛ مَتی ۸: ۱۶ و ۱۷؛ لوقا ۴: ۴۰ و ۴۱

<sup>۲۹</sup> او بی‌درنگ کنیسه را ترک گفت و به همراه یعقوب و یوحنا به خانه شمعون و آندریاس وارد شد. <sup>۳۰</sup> اینک مادرزن شمعون تب داشته، در بستر خوابیده بود و آنها فوراً عیسی را از حال او خبر دادند. <sup>۳۱</sup> از این رو عیسی آمد و دستش را گرفت

### دعوت عیسی از لاوی

مَرُقُس ۲: ۱۴-۱۷ - مَتّی ۹: ۹-۱۳؛ لوقا ۵: ۲۷-۳۲

۱۳ عیسی بار دیگر به کناره دریا رفت و همه جمعیت نزدش می‌آمدند و او آنان را تعلیم می‌داد. ۱۴ و چون گذر کرد، لاوی پسر خَلْفای را دید که در دکه خراج‌گیری نشسته است و به او گفت: «به دنبال من بیا.» و لاوی برخاست و به دنبال او روان شد.

۱۵ وقتی عیسی در خانه لاوی بر سفره نشسته بود، بسیاری از خراج‌گیران و گناهکاران با عیسی و شاگردانش به سفره نشسته بودند، زیرا بسیاری از آنها او را پیروی می‌کردند. ۱۶ پس چون علمای فریسی عیسی را دیدند که با گناهکاران و خراج‌گیران غذا می‌خورد، به شاگردان او گفتند: «چرا با خراج‌گیران و گناهکاران غذا می‌خورد؟» ۱۷ وقتی عیسی آن را شنید، به آنان گفت: «آنانی که سالم‌اند به پزشک نیاز ندارند، بلکه بیماران. من نیامده‌ام که صالحان را دعوت کنم، بلکه تا گناهکاران را.»

### سؤالی درباره روزه

مَرُقُس ۲: ۱۸-۲۲ - مَتّی ۹: ۱۴-۱۷؛ لوقا ۵: ۳۳-۳۸

۱۸ شاگردان یحیا و فریسیان روزه می‌داشتند و مردم آمدند و به او گفتند: «چرا شاگردان یحیا و شاگردان فریسیان روزه می‌گیرند، اما شاگردان تو روزه نمی‌گیرند؟» ۱۹ عیسی به آنان گفت: «آیا میهمانان عروسی زمانی که داماد با ایشان است، می‌توانند روزه بگیرند؟ تا زمانی که داماد را با خود دارند، نمی‌توانند روزه بگیرند. ۲۰ روزهایی خواهد آمد که داماد از آنان گرفته می‌شود، آنگاه در آن روز روزه خواهند گرفت.

۲۱ هیچ‌کس تکه‌ای از پارچه آب نرفته را بر لباس کهنه نمی‌دوزد. اگر چنین کند، وصله تازه از کهنه پاره می‌شود و پارگی بدتر می‌گردد. ۲۲ و

و خبر را پخش کرد. از این جهت دیگر عیسی نتوانست آزادانه به شهری وارد شود، بلکه به جاهای خلوت بیرون می‌رفت و مردم از هر طرف به نزد او می‌آمدند.

### عیسی افلیجی را شفا می‌دهد

مَرُقُس ۲: ۳-۱۲؛ مَتّی ۹: ۲-۸؛ لوقا ۵: ۱۸-۲۶

۲ پس از چند روز، وقتی عیسی به گفّرناحوم برگشت، خبر پیچید که او در خانه است. ۳ پس بسیاری در آنجا جمع شدند، طوری که حتی در جلوی در هم جایی نبود. و او کلام را برای آنها موعظه می‌کرد. ۴ و عده‌ای آمده، مفلوجی را که چهار نفر حملش می‌کردند به نزدش آوردند. ۵ و چون به سبب جمعیت نتوانستند نزدیک آیند، سقف بالای سر او را برداشتند و شکافی باز کرده، تشکی را که مفلوج بر آن خوابیده بود، به پایین فرستادند. ۶ وقتی عیسی ایمان آنها را دید، به مفلوج گفت: «ای فرزند، گناهایت آمرزیده شد.» ۷ حال، برخی از معلمین تورات که در آنجا نشسته بودند، در دل می‌پرسیدند: ۸ «چرا این مرد چنین حرف می‌زند؟ او کفر می‌گوید! چه کسی به غیر از خدا می‌تواند گناهان را بآمرزد؟» ۹ عیسی که در آن لحظه در روح خود فهمید که با خود چه فکر می‌کنند، به ایشان گفت: «چرا در دل‌های خود چنین سؤال می‌کنید؟ ۱۰ کدام آسانتر است، به افلیج گفتن: "گناهایت آمرزیده شده" یا اینکه "برخیز، تشک خود را بردار و راه برو"؟ ۱۱ لیکن تا بدانید که پسر انسان بر زمین اقتدار آموزش گناهان را دارد» - به افلیج گفت: ۱۲ «به تو می‌گویم، برخیز، تشک خود را بردار و به خانه برو!» ۱۳ آنگاه او برخاست و فوراً تشک خود را برداشت و در برابر همه آنان از آنجا بیرون رفت. به حدی که همه در تعجب شدند و خدا را تمجید کرده، می‌گفتند: «هرگز چنین چیزی ندیده‌ایم.»

«دستت را دراز کن.» او دراز کرد و دستش سالم شد.<sup>۶</sup> قَرِیسیان بیرون رفتند و در آن لحظه با هیرودیان به ضدّ او مشورت کردند که چگونه او را هلاک سازند.

### جماعتی بزرگ از پی عیسی می‌روند

مَرْفُس ۳:۷-۱۲ - مَتّی ۱۲:۱۵

و ۱۶؛ لوقا ۱۷:۶-۱۹

<sup>۷</sup> عیسی با شاگردانش به کناره دریا رفت و جماعتی بزرگ از جلیل و یهودیه<sup>۸</sup> و اورشلیم و آدومیه و آن طرف اردن و نواحی صور و صیدون، به دنبال او روان شدند. وقتی آن جماعت بزرگ خبر تمامی کارهایی را که می‌کرد، شنیدند، نزد عیسی آمدند.<sup>۹</sup> و او به شاگردانش گفت که به سبب جماعت، قایقی برایش آماده کنند مبادا مردم بر او ازدحام کنند.<sup>۱۰</sup> از آنجا که بسیاری را شفا داده بود، همه بیماران که به دورش بودند، فشار می‌آوردند تا او را لمس کنند.<sup>۱۱</sup> و هروقت ارواح ناپاک او را می‌دیدند، به حضورش به زمین می‌افتادند و فریاد می‌زدند: «تو پسر خدا هستی.»<sup>۱۲</sup> و او ایشان را اکیدا دستور می‌داد که شهرتش ندهند.

### دوازده رسول

مَرْفُس ۳:۱۶-۱۹؛ مَتّی ۱۰:۲-۴؛

لوقا ۶:۱۴-۱۶؛ اعمال ۱:۱۳

<sup>۱۳</sup> عیسی به بالای کوهی رفت و آنانی را که خواست، به سوی خویش خواند و آنان به نزدش آمدند.<sup>۱۴</sup> و او دوازده نفر را تعیین کرد (که آنان را رسول نیز خواند) تا همراه او باشند و تا آنها را برای موعظه بفرستد،<sup>۱۵</sup> و اقتدار داشته باشند که دیوها را بیرون کنند.<sup>۱۶</sup> او آن دوازده تن را تعیین کرد: شَمعون (که او را پطرس نامید)؛<sup>۱۷</sup> یعقوب پسر زبیدی و یوحنا برادر

هیچ کس شراب تازه را در مَشکهای کهنه نمی‌ریزد. اگر چنین کند، آن شراب مَشکها را می‌ترکاند، و شراب و مَشکها هر دو تلف می‌شوند. لیکن شراب تازه را در مَشکهای تازه باید ریخت.»

### عیسی صاحب روز سبّت

مَرْفُس ۲:۲۳-۲۸؛ مَتّی ۱۲:۱-۸؛ لوقا ۶:۱-۵

<sup>۲۳</sup> یک روز سبّت عیسی از میان مزارع گندم می‌گذشت و در حین راه، شاگردانش شروع به چیدن خوشه‌های گندم کردند.<sup>۲۴</sup> آنگاه قَرِیسیان به او گفتند: «ببین، چرا آنها کاری را می‌کنند که در روز سبّت جایز نیست؟»<sup>۲۵</sup> عیسی به آنان گفت: «مگر هرگز نخوانده‌اید که داوود چه کرد وقتی که خود و همراهانش محتاج و گرسنه بودند؟<sup>۲۶</sup> که چطور به خانه خدا در زمان آبیاتار کاهن اعظم، وارد شد و نان حضور را خورد و به همراهانش نیز داد که خوردنش بر هیچ کس به جز کاهنان جایز نبود؟»<sup>۲۷</sup> و به آنان گفت: «سبّت برای انسان ساخته شد، نه انسان برای سبّت.<sup>۲۸</sup> بنابراین، پسر انسان حتی صاحب روز سبّت است.»

### مردی با دستی خشک شده

مَرْفُس ۳:۱-۶ - مَتّی ۱۲:۹-۱۴؛ لوقا ۶:۶-۱۱

<sup>۳</sup> عیسی بار دیگر به کنیسه وارد شد و مردی در آنجا بود که یک دستش خشک شده بود. و آنان عیسی را زیر نظر گرفته بودند تا ببینند که آیا او را در روز سبّت شفا می‌دهد تا بتوانند بر او اتهام زنند.<sup>۳</sup> عیسی به آن مرد دست‌خشکیده گفت: «اینجا بیا.»<sup>۴</sup> و به آنان گفت: «در روز سبّت نیکویی کردن جایز است یا بدی کردن؟ جان را نجات دادن یا کشتن؟» اما آنان ساکت ماندند.<sup>۵</sup> پس او با خشم به اطراف نظر انداخته، از سنگدلی‌شان غمگین شد و به آن مرد گفت:

### مادر و برادران عیسی

مَرْقُس ۳: ۳۱-۳۵؛ مَتَّى  
۱۶: ۴-۵؛ لوقا ۸: ۱۹-۲۱

۳۱ و مادر و برادرانش آمدند و بیرون ایستاده، کسی را نزدش فرستادند تا او را بخواند. ۳۲ و جماعتی گردش نشستند و آنها به او گفتند: «مادر و برادرانت بیرون ایستاده، تو را می‌جویند.» ۳۳ عیسی به آنان جواب داد: «کیست مادر من؟ کیست برادرانم؟» ۳۴ و به آنانی که گردش نشسته بودند، نظر کرده، گفت: «اینانند مادر و برادران من! ۳۵ زیرا هر کس اراده خدا را انجام دهد، اوست برادر و خواهر و مادر من.»

### مَثَل کشاورز

مَرْقُس ۴: ۱۰-۱۲؛ مَتَّى ۱۳: ۱۰-۱۵؛ لوقا ۸: ۴-۱۰  
مَرْقُس ۴: ۱۳-۲۰؛ مَتَّى  
۱۳: ۱۸-۲۳؛ لوقا ۸: ۱۱-۱۵

۴ عیسی باز در کنار دریا شروع به تعلیم کرد. و جماعتی بسیار بزرگ گردش جمع شدند به طوری که به قایقی سوار شد و در آن بر دریا نشست، و همه جماعت در ساحل بر خشکی بودند. ۲ و او آنان را با مَثَلها چیزهایی بسیار تعلیم داد و در تعلیمش به آنان گفت: ۳ «گوش کنید! ببینید، کشاورزی برای کاشتن بیرون رفت. ۴ و در حین کاشتن، بعضی تخم‌ها در راه افتادند و پرندگان آمدند و آنها را خوردند. ۵ تخم‌های دیگر بر زمین سنگلاخ افتاد، جایی که خاک زیادی نداشت، و زود سبز شد زیرا خاک کم عمق بود. ۶ و وقتی آفتاب برآمد، سوخته شد و چون ریشه‌ای نداشت، خشکید. ۷ و تخم‌های دیگر در میان خارها افتادند و خارها نمو کرده، آن را خفه کردند

یعقوب (که آنها را 'بوآنرچس'، یعنی پسران رعد نامید)؛ ۱۸ آندریاس و فیلیپس و برتولما و مَتَّى و توما و یعقوب پسر خَلْفای و تَدای و شَمعون غیور ۱۹ و یهودا اسخریوطی که به او خیانت کرد. ۲۰ آنگاه به خانه رفت و باز جماعت جمع شدند، طوری که حتی نتوانستند غذا بخورند. ۲۱ وقتی خویشانش آن را شنیدند، رفتند تا او را بگیرند. زیرا می‌گفتند: «عقل خود را از دست داده است.»

### کفر به روح القدس

۲۲ معلمین تورات که از اورشلیم آمده بودند، می‌گفتند: «بِعِلْمِبول در اوست. و دیوها را توسط رئیس دیوها بیرون می‌کند.» ۲۳ عیسی آنها را به نزد خود خواند و در مَثَلها به ایشان گفت: «چگونه شیطان می‌تواند شیطان را بیرون کند؟ ۲۴ اگر مملکتی به ضدّ خود تقسیم شود، آن مملکت نمی‌تواند دوام بیاورد. ۲۵ و اگر خانه‌ای به ضدّ خود تقسیم شود، آن خانه قادر نخواهد بود که دوام آورد. ۲۶ و اگر شیطان به ضدّ خود قیام کند و تقسیم شود، نمی‌تواند دوام بیاورد، بلکه به پایان می‌رسد. ۲۷ لیکن هیچ کس نمی‌تواند به خانه مردی قوی وارد شود و اموالش را غارت کند، مگر اینکه اول آن مرد قوی را ببندد. آنگاه می‌تواند خانه او را غارت کند.

۲۸ حقیقتا به شما می‌گویم که همه گناهان فرزندان انسان و هر کفری که بگویند آمرزیده خواهد شد؛ ۲۹ اما هر کس به روح القدس کفر گوید، هرگز آمرزیده نخواهد شد، بلکه مقصر به گناهی ابدی است.» ۳۰ زیرا آنان می‌گفتند: «روحي ناپاک دارد.»

### چراغ زیر سبد

٢١ آنگاه به آنان گفت: «آیا چراغ را می آورند که زیر سبد یا زیر تخت بگذارند و نه بر چراغدان؟»  
 ٢٢ زیرا چیزی پنهان نیست مگر که آشکار شود، و چیزی مخفی نیست مگر که به روشنایی آید.  
 ٢٣ هر که گوش شنوا دارد، بشنود. ٢٤ و به آنان گفت: «به آنچه که می شنوید، دقت کنید. به هر پیمانهای که وزن کنید، برای شما وزن خواهد شد و حتی بیشتر به شما افزوده خواهد شد. ٢٥ زیرا به آن کس که دارد، بیشتر به او داده خواهد شد و از آن کس که ندارد، حتی آنچه را که دارد، از او گرفته خواهد شد.»

### مَثَل رُشد دانه

٢٦ و گفت: «پادشاهی خدا مانند مردی است که بر زمین تخم می پاشد. ٢٧ او شب و روز، می خوابد و بیدار می شود و دانه جوانه می زند و رشد می کند. و او نمی داند چگونه؟ ٢٨ زمین به خودی خود تولید می کند، اول ساقه، بعد خوشه، سپس دانه کامل در خوشه. ٢٩ لیکن چون دانه رسید، بی درنگ داس را برمی دارد، زیرا فصل برداشت رسیده است.»

### مَثَل دانه خردل

مَرْفُوس ٤: ٣٠-٣٢؛ مَتی ١٣: ٣١ و ٣٢؛ لوقا ١٣: ١٨ و ١٩

٣٠ و گفت: «پادشاهی خدا را با چه چیز مقایسه کنیم، یا چه مَثَلی برایش به کار ببریم؟ ٣١ مانند دانه خردل است که وقتی بر زمین کاشته شد، از تمامی دانه های روی زمین کوچکتر می باشد، ٣٢ با اینحال، وقتی کاشته شد، می روید و از همه گیاهان باغ بزرگتر می گردد و شاخه های بزرگ می آورد، به طوری که پرنندگان آسمان می توانند در سایه آن آشیانه بسازند.»

و دانه ای تولید نکرد. ٨ و تخم های دیگر بر خاک خوب افتادند و دانه تولید کرده، نمو کردند و زیاد شده، سی برابر و شصت برابر و صد برابر محصول دادند. ٩ و او گفت: «هر که گوش شنوا دارد، بشنود.»

### مَقْصُود مَثَلها

١٠ و هنگامی که تنها بود، آنانی که گردش بودند با آن دوازده درباره مَثَلها از او پرسیدند. ١١ عیسی به ایشان گفت: «راز پادشاهی خدا به شما داده شده است، اما برای مردم بیرون، همه چیز در مَثَلها است؛ ١٢ تا:

«به راستی ببینند، اما درک نکنند، و به راستی بشنوند، اما نفهمند،

مبادا بازگشت کنند و بخشیده شوند.»

١٣ و به ایشان گفت: «این مَثَل را نمی فهمید؟ پس چگونه همه مَثَلها را خواهید فهمید؟ ١٤ کشاورز کلام را می کارد. ١٥ اینها هستند آنهايي که کنار راه می افتند، جایی که کلام کاشته می شود؛ وقتی که می شنوند، شیطان بی درنگ می آید و کلامی را که در آنها کاشته شده، می رباید. ١٦ و اینها هستند آنها که بر سنگلاخ کاشته شده اند: کسانی که وقتی کلام را می شنوند، در همان لحظه آن را با شادی می پذیرند ١٧ اما در خود ریشه ای ندارند، بلکه مدتی کوتاه دوام می آورند؛ و وقتی به سبب کلام، عذاب یا آزاری پیش آید، در دم می افتند. ١٨ و دیگران، آنانی هستند که در میان خارها کاشته شده اند. کسانی که کلام را می شنوند، ١٩ اما نگرانی های دنیا و فریبندگی ثروت و هوس چیزهای دیگر در آنها وارد می شوند و کلام را خفه می کنند و بی ثمر می گردانند. ٢٠ اما آنانی که، در خاک خوب کاشته شده اند، کسانی هستند که کلام را می شنوند و آنرا می پذیرند و سی برابر و شصت برابر و صد برابر ثمر می دهند.»

بسته بودند، اما زنجیرها را از هم پاره کرده و غُل‌ها را شکسته بود. هیچ کس قدرت نداشت بر او چیره شود.<sup>۵</sup> شب و روز در میان قبرها و بر کوه‌ها مرتب فریاد برمی‌آورد و خود را با سنگ‌ها زخمی می‌کرد.<sup>۶</sup> و وقتی عیسی را از دور دید، دوید و در برابرش بر زمین افتاد.<sup>۷</sup> و با صدایی بلند فریاد زده، گفت: «ای عیسی، پسر خدای متعال، تو را با من چه کار است؟ تو را به خدا قسم می‌دهم که عذابم ندهی.»<sup>۸</sup> زیرا عیسی به او گفته بود: «ای روح پلید، از این مرد بیرون بیا!»<sup>۹</sup> پس عیسی از او پرسید: «نامت چیست؟» جواب داد: «نامم لِیثیون است؛ زیرا که ما بسیاریم.»<sup>۱۰</sup> آنگاه به او التماس بسیار کرد که آنان را از آن سرزمین بیرون نکند.<sup>۱۱</sup> اینک، یک گله بزرگ خوک در تپه‌های آنجا غذا می‌خوردند،<sup>۱۲</sup> و از او خواهش کرده، گفتند: «ما را به خوکها بفرست؛ بگذار به آنها داخل شویم.»<sup>۱۳</sup> عیسی به آنها اجازه داد. و ارواح ناپاک بیرون آمدند و وارد خوکها شدند؛ و آن گله که تقریباً دو هزار بودند، به سراسیمی ساحل به دریا شتافتند و در آب غرق شدند.

<sup>۱۴</sup> گله بانان فرار کردند و این واقعه را در شهر و در آن ناحیه خبر دادند و مردم آمدند تا آنچه را که اتفاق افتاده بود، ببینند.<sup>۱۵</sup> و چون نزد عیسی آمدند و آن مرد دیوزده را که گرفتار لِیثیون بود، در آنجا نشست و لباس پوشیده و عاقل دیدند، ترسیدند.<sup>۱۶</sup> و آنانی که واقعه را دیده بودند، آنچه را که بر مرد دیوزده و خوکها اتفاق افتاده بود، برایشان تعریف کردند.<sup>۱۷</sup> پس شروع به التماس کرده از عیسی خواستند که از سرزمین‌شان برود.<sup>۱۸</sup> وقتی سوار قایق می‌شد، مردی که دیوزده بود، به او التماس کرد که همراهش برود.<sup>۱۹</sup> لیکن عیسی اجازهاش نداد، بلکه به او گفت: «به خانه نزد دوستانت برو و به آنها بگو که خداوند چه‌ها برای تو کرده و چگونه بر تو رحم نموده است.»

<sup>۳۳</sup> عیسی با این‌گونه مَثَل‌های بسیار، تا آنجایی که می‌توانستند بشنوند، کلام را برایشان بیان کرد.<sup>۳۴</sup> او بدون مَثَل چیزی به آنها نگفت؛ اما در خلوت همه چیز را برای شاگردانش شرح داد.

### عیسی توفان را آرام می‌کند

مَرْفُس ۴: ۳۵-۴۱؛ مَتی ۸: ۱۸

و ۲۳-۲۷؛ لوقا ۸: ۲۲-۲۵

<sup>۳۵</sup> آن روز وقتی غروب رسید، عیسی به آنان گفت: «به آن طرف دیگر برویم.»<sup>۳۶</sup> پس آنها جماعت را ترک کرده، او را در قایقی که بود، با خود بردند. و چند قایق دیگر نیز با او بودند.<sup>۳۷</sup> ناگاه تندباد شدیدی برخاست، و امواج به قایق می‌زد طوری که قایق از آب پر می‌شد.<sup>۳۸</sup> اما او در عقب قایق، بر بالشی خوابیده بود. پس او را بیدار کردند و به او گفتند: «استاد، برایت مهم نیست که هلاک می‌شویم؟»<sup>۳۹</sup> و او بیدار شد و باد را تویخ کرد و به دریا گفت: «ساکت شو! آرام باش!» آنگاه باد متوقف شد و آرامش کامل برقرار گردید.<sup>۴۰</sup> عیسی به آنان گفت: «چرا تا این حد ترسیدید؟ آیا هنوز ایمان ندارید؟»<sup>۴۱</sup> و آنها از ترس پر شده، به یکدیگر گفتند: «این کیست که حتی باد و دریا هم از او اطاعت می‌کنند؟»

### عیسی یک دیوزده را شفا می‌دهد

مَرْفُس ۵: ۱-۱۷ - مَتی ۸: ۲۸-۳۴؛ لوقا ۸: ۲۶-۳۷

مَرْفُس ۵: ۱۸-۲۰ - لوقا ۸: ۳۸ و ۳۹

آنها به آن طرف دریا، به سرزمین جِراسیان آمدند.<sup>۲</sup> و وقتی عیسی از قایق پیاده شد، در آن لحظه مردی با روحی ناپاک از قبرستان بیرون آمده، به او برخورد.<sup>۳</sup> او در میان قبرها زندگی می‌کرد و هیچ کس نمی‌توانست او را حتی به زنجیری ببندد.<sup>۴</sup> زیرا بارها او را با غُل‌ها و زنجیرها

۳۵:۴ منظور آن طرف دریاچه جلیل است.

۱:۵ در برخی از ترجمه‌ها، جذریان آمده است.

۹:۵ واژه‌ای در لاتین که در زمان آگوستوس، امپراتور روم، معادل ۶ هزار سرباز می‌بود.

۳۵ وقتی هنوز سخن می‌گفت، برخی از خانه رئیس کنیسه آمده، گفتند: «دخترت مرده است. دیگر چرا استاد را زحمت بدهی؟»<sup>۳۶</sup> اما عیسی چون سخن آنان را شنید، به رئیس کنیسه گفت: «نترس، فقط ایمان داشته باش.»<sup>۳۷</sup> و هیچ کس را اجازه نداد که همراهش برود، جز بطرس و یعقوب و یوحنا برادر یعقوب.<sup>۳۸</sup> آنها به خانه رئیس کنیسه آمدند، و عیسی همه‌مهمه مردم را دید که به صدای بلند گریه و شیون می‌کنند.<sup>۳۹</sup> و وقتی داخل شد، به آنها گفت: «چرا همه‌مهمه راه انداخته‌اید و گریه می‌کنید؟ دختر نمرده، بلکه خوابیده است.»<sup>۴۰</sup> و آنها به او خندیدند. اما او همه آنها را بیرون کرد و پدر و مادر دختر و آنانی را که همراهش بودند، با خود برداشت و به جایی که دختر بود، رفتند.<sup>۴۱</sup> پس دست دختر را گرفته، به او گفت: «تالیتا، کومی» یعنی: «دختر کوچک، به تو می‌گویم برخیز.»<sup>۴۲</sup> و دختر فوراً برخاست و شروع به راه رفتن کرد (زیرا دوازده ساله بود)، و آنها در دم مملو از شگفتی شدند.<sup>۴۳</sup> پس به آنان اکیدا دستور داد که کسی از این امر مطلع نشود، و گفت که چیزی به آن دختر بدهند تا بخورد.

### عیسی در ناصره رد می‌شود

مَرْفُوس ۶: ۱-۶ - مَتَّى ۱۳: ۵۴-۵۸

عیسی از آنجا رفت و به شهر خود آمد و شاگردانش به دنبال او روان شدند.<sup>۲</sup> و در روز سبّ در کنیسه شروع به تعلیم کرد، و بسیاری که او را شنیدند، شگفت زده، گفتند: «این مرد این چیزها را از کجا کسب کرده است؟ این چه حکمتی است که به او داده شده؟ چنین معجزات چگونه به دست او انجام می‌شود؟<sup>۳</sup> آیا این آن نجار نیست، پسر مریم و برادر یعقوب و یوشا و یهودا و شمعون؟ و آیا خواهرانش اینجا در بین ما نیستند؟» و از او رنجیدند.<sup>۴</sup> پس عیسی به ایشان گفت: «نبی بی‌حرمت نیست جز در

۲۰ پس آن مرد رفت و شروع کرده، در دیکاپولیس هراچچه را که عیسی برایش کرده بود، اعلان کرد و همه در حیرت افتادند.

### عیسی یک زن و نیز دختر یایروس را شفا می‌دهد

مَرْفُوس ۵: ۲۲-۴۳؛ مَتَّى ۹: ۱۸-۲۶؛ لوقا ۸: ۴۱-۵۶

۲۱ و وقتی عیسی دوباره با قایق به آن طرف دریا رفت، در کنار دریا، جماعتی بزرگ نزدش جمع شدند.<sup>۲۲</sup> آنگاه یکی از رئیسان کنیسه به نام یایروس آنجا آمد و با دیدن او به پایش افتاد<sup>۲۳</sup> و التماس کنان به او گفت: «دختر کوچکم در حال مرگ است. بیا و دست خود را بر او بگذار تا شفا یابد و زنده ماند.»<sup>۲۴</sup> پس عیسی با او رفت.

و جماعتی بزرگ به دنبالش راه افتادند و بر او ازدحام کردند.<sup>۲۵</sup> و در آنجا زنی بود که دوازده سال دچار خونریزی بود.<sup>۲۶</sup> و تحت درمان پزشکان بسیار رنج دیده، همه دارایی خود را صرف کرده بود، اما بهبودی نیافته، در عوض بدتر هم شده بود.<sup>۲۷</sup> او خبر عیسی را شنیده بود، و در میان جماعت، پشت سر او آمد و ردای او را لمس کرد.<sup>۲۸</sup> زیرا گفته بود: «اگر حتی ردایش را لمس کنم، شفا خواهم یافت.»<sup>۲۹</sup> و در همان لحظه خونریزی او قطع شد و در بدن خود احساس کرد که از بیماری‌اش شفا یافته است.<sup>۳۰</sup> اما عیسی که در خود دریافت که قدرتی از او بیرون رفته است، بی‌درنگ در آن جمع برگشت و گفت: «چه کسی لباسم را لمس کرد؟»<sup>۳۱</sup> شاگردانش به او گفتند: «می‌بینی که مردم بر تو فشار می‌آورند و می‌گویند "چه کسی مرا لمس کرد؟"»<sup>۳۲</sup> عیسی به اطراف نگاه کرد تا ببیند چه کسی این کار را کرده است.<sup>۳۳</sup> اما آن زن که دانست بر او چه اتفاق افتاده، ترسان و لرزان آمد و به پای او افتاد و همه حقیقت را به او گفت.<sup>۳۴</sup> پس عیسی به وی گفت: «ای دختر، ایمانت تو را خوب کرده است. به سلامت برو و از بیماری‌ات شفا یاب.»

«آن یحیا که من سرش را از تن جدا کردم، از مردگان برخاسته است.»<sup>۱۷</sup> زیرا هیرودیس بود که فرستاد و یحیا را دستگیر کرد و او را در زندان بست به سبب هیرودیا زن برادرش فیلیپس که او را به زنی گرفته بود.<sup>۱۸</sup> چون یحیا به هیرودیس گفته بود: «برای تو جایز نیست که زن برادرت را داشته باشی.»<sup>۱۹</sup> پس هیرودیا از او کینه به دل داشت و می‌خواست که او را بکشد، اما نمی‌توانست،<sup>۲۰</sup> زیرا هیرودیس از یحیا می‌ترسید، چون او را مردی صالح و مقدس می‌دانست و از او محافظت می‌کرد. وقتی او را می‌شنید، شدیداً به هم می‌ریخت، با اینحال به خوشی به او گوش می‌داد.

<sup>۲۱</sup> اما فرصتی فراهم شد زمانی که هیرودیس در روز تولدش ضیافتی برای بزرگان و فرماندهان نظامی خود و مردان نامی جلیل ترتیب داد.<sup>۲۲</sup> و وقتی دختر هیرودیا به مجلس وارد شد و رقصید، هیرودیس و میهمانانش را خشنود ساخت. پس پادشاه به دختر گفت: «هرچه دوست داری، بخواه و آن را به تو خواهم داد.»<sup>۲۳</sup> و او به دختر سوگند خورده، گفت: «هر چه از من بخواهی، به تو خواهم داد، حتی نصف مملکت مرا.»<sup>۲۴</sup> آنگاه دختر بیرون رفت و به مادر خود گفت: «چه چیزی بخواهم؟» و او گفت: «سر یحیای تعمیددهنده را.»<sup>۲۵</sup> پس دختر بی‌درنگ با عجله نزد پادشاه وارد شده، گفت: «از تو می‌خواهم که در حال سر یحیای تعمیددهنده را در یک سینی به من بدهی.»<sup>۲۶</sup> پادشاه بسیار متأسف شد، اما به سبب سوگندی که خورده بود و میهمانانش نخواست قولش را بشکند.<sup>۲۷</sup> پس پادشاه در آن لحظه جلادی را با فرامین فرستاد تا سر یحیا را بیاورد. او رفت و سرش را در زندان از تن جدا کرد<sup>۲۸</sup> و سرش را در یک سینی آورد و به دختر داد و دختر آن را به مادرش داد.<sup>۲۹</sup> وقتی

شهر خود و در میان خویشان و خانواده خود.<sup>۵</sup> و او نتوانست در آنجا معجزه‌ای انجام دهد، جز اینکه دست خود را بر چند بیمار گذاشت و شفایشان داد.<sup>۶</sup> و از پی‌ایمانی آنها در تعجب شد. و به دهات اطراف رفته، تعلیم می‌داد.

### عیس دوازده رسول را می‌فرستد

مَرْفُس ۶: ۷-۱۱ - مَتّی ۱۰: ۱-۵  
و ۹-۱۴؛ لوقا ۹: ۱-۳ و ۵-۹

<sup>۷</sup> عیسی آن دوازده را نزد خود خواند و شروع کرد به فرستادن آنها دو به دو، و به ایشان بر ارواح ناپاک اقتدار بخشید.<sup>۸</sup> و به آنان دستور داد که برای سفرشان، چیزی جز یک چوبدستی برندارند، نه نان، نه کوله‌بار، و نه پول در کمربندهای خود.<sup>۹</sup> بلکه کفش به پا کنند و دو پیراهن نپوشند.<sup>۱۰</sup> و به آنان گفت: «هروقت به خانه‌ای وارد شدید، تا ترک آن محل در آنجا بمانید.<sup>۱۱</sup> و اگر جایی شما را نپذیرند و به شما گوش ندهند، وقتی آنجا را ترک می‌کنید، خاک پاهایتان را بتکانید، تا به ضد آنها شهادت باشد.»<sup>۱۲</sup> پس آنها رفتند و به مردم اعلان کردند که باید توبه کنند.<sup>۱۳</sup> و بسیاری از دیوها را بیرون کردند و بیماران بسیاری را با روغن مسح کردند و شفایشان دادند.

### مرگ یحیای تعمیددهنده

مَرْفُس ۶: ۱۴-۲۹؛ مَتّی ۱۴: ۱-۱۲  
مَرْفُس ۶: ۱۴-۱۶ - لوقا ۹: ۷-۹

<sup>۱۴</sup> هیرودیس پادشاه این را شنید، زیرا نام عیسی معروف شده بود. بعضی گفتند: «یحیای تعمیددهنده از مردگان برخاسته است، به همین دلیل این قدرتهای معجزه‌وار از او دیده می‌شود.»<sup>۱۵</sup> اما دیگران گفتند: «او ایلیا است.» و بعضی دیگر گفتند: «او پیامبری است مثل پیامبران قدیم.»<sup>۱۶</sup> اما وقتی هیرودیس این را شنید، گفت:

آسمان نگاه کرد و دعا نموده، برکت داد و نانها را پاره کرد و به شاگردان خود داد تا پیش مردم بگذارند. و دو ماهی را بین همه آنها تقسیم کرد.<sup>٤٢</sup> و همه خوردند و سیر شدند.<sup>٤٣</sup> و از خرده‌های نان و ماهی، دوازده سبب پُر برداشتند.<sup>٤٤</sup> و تعداد کسانی که نان را خوردند، پنج هزار مرد بودند.

### عیسی روی آب راه می‌رود

مَرْقُس ٥: ٤٥-٥١ - مَتی ١٤: ٢٢-٣٢؛ یوحنا ٦: ١٥-٢١ مَرْقُس ٦: ٥٣-٥٦ - مَتی ١٤: ٣٤-٣٦  
<sup>٤٥</sup> عیسی بی‌درنگ شاگردان خود را واداشت که قبل از او به قایق سوار شده، به بیت‌صیدا در آنطرف بروند تا خود، مردم را مرخص کند.<sup>٤٦</sup> و بعد از آن که آنان را ترک کرد، به بالای کوه رفت تا دعا کند.

<sup>٤٧</sup> و چون شب شد، قایق بر دریا بود و خود او بر خشکی تنها بود.<sup>٤٨</sup> و دید که شاگردان به زحمت به جلو می‌رانند، زیرا باد مخالف ایشان می‌وزید. پس نزدیک چهارمین پاس شب عیسی بر روی آب به سوی آنان راه رفت و خواست از کنارشان بگذرد.<sup>٤٩</sup> اما وقتی او را دیدند که بر روی آب راه می‌رود، گمان کردند شبحی است و فریاد زدند،<sup>٥٠</sup> زیرا همه او را دیدند و ترسیده بودند. اما عیسی بی‌درنگ با ایشان صحبت کرد و گفت: «دل قوی دارید، من هستم. نترسید.»<sup>٥١</sup> و نزد ایشان وارد قایق شد و باد آرام گرفت. ایشان کاملا مات و مبهوت شده بودند،<sup>٥٢</sup> زیرا واقعه نان‌ها را نفهمیده بودند، بلکه دل‌های ایشان سخت شده بود.

### عیسی بیماران را در چنیسارت شفا می‌دهد

<sup>٥٣</sup> وقتی به آنطرف گذشتند، به چنیسارت فرود آمدند و در ساحل لنگر انداختند.<sup>٥٤</sup> و وقتی از قایق پیاده شدند، مردم بلافاصله او

شاگردان یحیا این را شنیدند، آمدند و جسد او را برداشتند و در قبر نهادند.

### عیسی پنج هزار نفر را خوراک می‌دهد

مَرْقُس ٦: ٣٢-٤٤ - مَتی ١٤: ١٣-٢١؛

لوقا ٩: ١٠-١٧؛ یوحنا ٦: ٥-١٣

مَرْقُس ٦: ٣٢-٤٤ - مشابه مَرْقُس ٨: ٩-٢

<sup>٣٠</sup> رسولان نزد عیسی بازگشتند و او را از هرچه که کرده و تعلیم داده بودند، مطلع ساختند. عیسی به آنان گفت: «به تنهایی به جایی دورافتاده بیایید و کمی استراحت کنید.» زیرا بسیاری آمد و رفت می‌کردند که حتی آنها فرصت غذا خوردن نداشتند.<sup>٣٢</sup> پس فقط خودشان در قایقی به محلی دورافتاده رفتند.<sup>٣٣</sup> اما بسیاری آنان را دیدند که می‌روند و ایشان را شناختند و از تمام شهرها به طرف آن محل پیاده دویدند و جلوتر از آنان به محل رسیدند.<sup>٣٤</sup> وقتی عیسی به ساحل رفت، جماعتی بزرگ دید و دلش بر حال آنان سوخت، زیرا مثل گوسفندانی بی‌شبان بودند. پس شروع کرده چیزهای بسیار به آنان تعلیم داد.<sup>٣٥</sup> و چون دیر می‌شد، شاگردانش به نزد او آمدند و گفتند: «اینجا محلی است دورافتاده، و الان دیروقت است.<sup>٣٦</sup> آنها را بفرست تا به روستاها و دهات اطراف بروند و برای خود غذا بخرند.»<sup>٣٧</sup> اما به آنها جواب داد: «شما به ایشان غذا بدهید.» و آنها به او گفتند: «آیا برویم و دویست دینار نان بخریم و به آنها بدهیم تا بخورند؟»<sup>٣٨</sup> به آنان گفت: «چند نان دارید؟ بروید و ببیند.» و چون بی‌بردند، گفتند: «پنج نان و دو ماهی.»<sup>٣٩</sup> آنگاه عیسی به همه دستور داد تا دسته دسته بر سبزه‌ها بنشینند.<sup>٤٠</sup> پس آنها به دسته‌های صد، و پنجاه نفری بر زمین نشستند.<sup>٤١</sup> و عیسی آن پنج نان و دو ماهی را گرفته، به

٣٧: ٦ هر دینار معادل دستمزد معمول یک روز یک کارگر بود

٤٥: ٦ در آن طرف دریاچه جلیل

٤٨: ٦ بین ساعات ٦ تا ٣ صبح

۹ و به آنان گفت: «برای رد کردن احکام الهی و برقراری سنت خودتان طریقی خوب دارید! ۱۰ زیرا موسی گفت: "پدر و مادر خود را احترام کن،" و "هر که پدر یا مادر خود را ناسزا گوید، حتما باید کشته شود." ۱۱ اما شما می‌گویید اگر کسی به پدر یا مادرش گوید: "هر آنچه که ممکن بود از من دریافت کنید، قربان است (یعنی به خدا داده شده)." ۱۲ دیگر به او اجازه نمی‌دهید که کاری برای پدر یا مادرش بکند، ۱۳ بدین گونه کلام خدا را با سنت خود که به دیگران نیز منتقل کرده‌اید، باطل می‌کنید. و از این‌گونه کارها بسیار انجام می‌دهید.»

### انسان را چه چیز نجس می‌سازد

۱۴ عیسی بار دیگر مردم را نزد خود خواند و به آنان گفت: «همه شما مرا بشنوید و بفهمید: ۱۵ هیچ چیز خارج از انسان نیست که با داخل شدن به او، بتواند او را نجس سازد، بلکه چیزهایی که از درون انسان بیرون می‌آیند، او را نجس می‌سازند. ۱۶ هر که گوش شنوا دارد، بشنود.»

۱۷ و وقتی مردم را ترک کرد و به خانه وارد شد، شاگردانش از او درباره آن مَثَل پرسیدند. ۱۸ به آنان گفت: «آیا شما نیز نمی‌فهمید؟ آیا نمی‌دانید که هرچه از بیرون وارد انسان می‌شود، نمی‌تواند او را نجس سازد، ۱۹ زیرا که به دلش وارد نمی‌شود، بلکه به معده‌اش و سپس دفع می‌شود.» (بدین گونه، همه خوراکیها را پاک اعلان کرد.) ۲۰ و گفت: «آنچه از درون انسان بیرون می‌آید، آن است که او را نجس می‌سازد. ۲۱ زیرا از درون، از دل انسان بیرون می‌آید، افکار پلید، بی‌عفتی، دزدی، قتل، زنا، ۲۲ طمع، شرارت، فریب، هرزگی، حسادت، تهمت، غرور، حماقت. ۲۳ همه

را شناختند ۲۴ و از سراسر آن ناحیه دویدند و بیماران را بر تختها گذاشته، به هر جا که شنیدند او آنجاست، بردند. ۲۵ و به هر جا که در دهات، شهرها، یا روستاها می‌آمد، بیماران را در بازارها می‌گذاشتند و به او التماس می‌کردند که لاقبل لبه ردایش را لمس کنند. و هر که لمس می‌کرد، شفا می‌یافت.

### سنت‌ها و احکام

مرفس ۷: ۱-۲۳؛ مَثَل ۱۵: ۱-۲۰.

**V** اینک وقتی فریسیان با برخی از معلمین تورات که از اورشلیم آمده بودند، نزدش جمع شده، ۲ دیدند بعضی از شاگردان او با دستهای نجس، یعنی نشسته، غذا می‌خورند. ۳ زیرا فریسیان و همه یهودیان، به پیروی از سنت مشایخ، تا دستهای خود را به دقت نشویند، خوراک نمی‌خورند، ۴ و چون از بازار می‌آیند، تا شست‌وشوی نکنند، غذا نمی‌خورند. و بسیاری از سنن دیگر را مراعات می‌کنند از جمله شستن پیاله‌ها و دیگ‌ها و ظروف مسی و نیمکت‌های غذاخوری. ۵ پس فریسیان و معلمین تورات از او پرسیدند: «چرا شاگردان تو طبق سنت مشایخ رفتار نمی‌کنند، بلکه با دستهای نجس غذا می‌خورند؟» ۶ و او به آنان گفت: «اشعیا درباره شما ریاکاران خوب نبوت کرد، چنانکه نوشته شده است:

"این مردم با لبهای خود مرا احترام می‌کنند، اما دلشان از من دور است.

۷ آنان بیهوده مرا عبادت می‌کنند،

و احکام انسانی را به عنوان احکام الهی تعلیم می‌دهند."

۸ شما احکام خدا را ترک می‌کنید و سنت‌های انسانی را نگاه می‌دارید.»

۳:۷ مطابق رسم طهارت یهود

۷:۷ اشعیا ۲۹: ۱۳

۱۰:۷ خروج ۲۰: ۱۲

۱۰:۷ خروج ۲۱: ۱۷

نگاه کرده، آه کشید و به او گفت: «اَقَاتَا!» یعنی «باز شو!»<sup>۳۵</sup> و گوشه‌های او باز شد و زبانش آزاد گردید و به راحتی سخن گفت.<sup>۳۶</sup> پس عیسی آنها را قدغن کرد که به کسی چیزی نگویند. ولی هر چه بیشتر قدغن‌شان کرد، با غیرت بیشتر آن را اعلان کردند.<sup>۳۷</sup> و بی‌اندازه در حیرت شده، می‌گفتند: «او همه چیز را نیکو انجام داده است. او حتی ناشنویان را شنوا و لالان را گویا می‌سازد.»

### عیسی چهار هزار نفر را خوراک می‌دهد

مرفُوس ۸: ۱-۹ - مَتّی ۱۵: ۳۲-۳۹

مرفُوس ۸: ۱-۹ - مشابه مرفُوس ۶: ۳۲-۴۴

مرفُوس ۸: ۱۱-۲۱ - مَتّی ۱۶: ۱-۱۲

در آن روزها، وقتی باز جماعت بزرگی جمع شدند و چیزی برای خوردن نداشتند، عیسی شاگردانش را به نزد خود خواند و به ایشان گفت: «دلم به حال این جماعت می‌سوزد، زیرا اینک سه روز است که با من هستند و چیزی برای خوردن ندارند.<sup>۲</sup> و اگر آنها را گرسنه به خانه‌هایشان بفرستم، در راه ضعف خواهند کرد، و بعضی از ایشان از راه دور آمده‌اند.»<sup>۳</sup> شاگردانش به او جواب دادند: «چگونه کسی بتواند در این جای دور افتاده این مردم را با نان غذا دهد؟»<sup>۴</sup> از ایشان پرسید: «چند نان دارید؟» گفتند: «هفت.»<sup>۵</sup> پس او به جماعت اشاره کرد تا بر زمین بنشینند. و هفت نان را گرفت و پس از شکرگزاری، پاره کرد و به شاگردان خود داد تا پیش مردم بگذارند؛ و آنان نیز چنین کردند.<sup>۶</sup> همچنین چند ماهی کوچک داشتند. پس ماهیان را برکت داده، گفت تا آنها را نیز پیش مردم بگذارند.<sup>۷</sup> و آنان خوردند و سیر شدند. و هفت سبد پُر از خرده‌های باقی‌مانده برداشتند.<sup>۸</sup> و در آنجا حدود چهار هزار نفر بودند. عیسی آنها را مرخص کرد

این چیزهای بد از درون بیرون می‌آیند و آنها انسان را نجس می‌سازند.»

### ایمان زن فینیقی

مرفُوس ۷: ۲۴-۳۰ - مَتّی ۱۵: ۲۱-۲۸

<sup>۲۴</sup> پس از آنجا برخاست و به نواحی صور و صیدون رفت. و به خانه‌ای وارد شد، اما نخواست که کسی باخبر گردد. با این وجود نتوانست پنهان بماند.<sup>۲۵</sup> اما زنی که دختر کوچکش روح پلید داشت، درباره او شنید و بی‌درنگ آمد و به پاهای او افتاد.<sup>۲۶</sup> اینک، آن زن که غیر یهودی بود و متولد در فیلیقیه سوریه، به او التماس کرد که دیو را از دخترش بیرون کند.<sup>۲۷</sup> عیسی به زن گفت: «بگذار اول فرزندان سیر شوند، زیرا نان فرزندان را گرفتن و پیش سگان انداختن درست نیست.»<sup>۲۸</sup> اما زن به او جواب داد: «بله، ای آقا! با اینحال، حتی سگان نیز، در پای سفره از خرده‌های نان فرزندان می‌خورند.»<sup>۲۹</sup> عیسی به زن گفت: «به سبب این جمله، به راهت برو، آن دیو دخترت را ترک کرده است.»<sup>۳۰</sup> پس زن به خانه رفت و دخترش را یافت که در بستر خوابیده و دیو از او رفته است.

### شفای مردی ناشنوا را شفا می‌دهد

مرفُوس ۷: ۳۱-۳۷ - مَتّی ۱۵: ۲۹-۳۱

<sup>۳۱</sup> آنگاه عیسی از ناحیه صور برگشت و از راه صیدون به دریای جلیل در ناحیه دِکاپولیس رفت.<sup>۳۲</sup> و مردی را نزد او آوردند که ناشنوا بود و لکنت زبان داشت. و به او التماس کردند که دستش را بر او بگذارد.<sup>۳۳</sup> پس او آن مرد را از میان جمعیت به کناری در خلوت برد، انگشتان خود را در گوشه‌های او گذاشت و بعد از انداختن آب دهان، زبان او را لمس کرد.<sup>۳۴</sup> و به آسمان

۲۴:۷ در برخی از ترجمه‌ها، و صیدون ذکر نشده

۳۱:۷ منطقه‌ای که در شرق و جنوب دریای جلیل قرار داشت و نام خود را از اتحاد ده شهر که در آن منطقه قرار داشتند، گرفته بود. در عهد جدید سه بار این نام ذکر شده است.

او گفتند: «هفت.»<sup>۲۱</sup> پس به آنان گفت: «آیا هنوز نمی‌فهمید؟»

۱۰ و بی‌درنگ با شاگردانش سوار قایق شد و به ناحیه دَلمانوتا رفت.

### فریسیان نشانه‌ای می‌طلبند

### عیسی در بیت‌صیدا مردی نابینا را شفا می‌دهد

<sup>۲۲</sup> چون به بیت‌صیدا آمدند، عده‌ای مردی نابینا را نزدش آوردند و به وی التماس کردند که او را لمس کند. <sup>۲۳</sup> پس او دست مرد نابینا را گرفت و او را از دهکده بیرون برد. و وقتی آب دهان بر چشمان او انداخت و دستهای خود را بر او گذاشت، از او پرسید: «چیزی می‌بینی؟» <sup>۲۴</sup> او به بالا نگاه کرد و گفت: «مردم را می‌بینم، اما مانند درختانی به نظر می‌رسند که راه می‌روند.» <sup>۲۵</sup> سپس عیسی بار دیگر دست‌های خود را بر چشمان او گذاشت و او چشمانش را گشود و بینایی‌اش برگشت و همه چیز را به‌خوبی دید. <sup>۲۶</sup> و او را به خانه‌اش فرستاده، گفت: «حتی به ده داخل نشو.»

<sup>۱۱</sup> فریسیان آمدند و با او شروع به بحث کرده، از او نشانه‌ای آسمانی خواستند تا امتحانش کنند. <sup>۱۲</sup> عیسی عمیقا در روح خود آهی کشید و گفت: «چرا این نسل نشانه‌ای می‌جویند؟ حقیقتا به شما می‌گویم هیچ نشانه‌ای به این نسل داده نخواهد شد.» <sup>۱۳</sup> پس آنان را ترک کرده، باز سوار قایق شد و به آن سوی دیگر رفت.

### خمیرمایه فریسیان و هیروودیس

مَرْقُس ۸: ۱۴-۲۱؛ مَتی ۱۶: ۵-۱۲

<sup>۱۴</sup> اینک، آنها فراموش کرده بودند که نان بردارند و با خود در قایق فقط یک نان داشتند. <sup>۱۵</sup> و عیسی به آنان هشدار داده، گفت: «مراقب باشید، از خمیرمایه فریسیان و خمیرمایه هیروودیس پرهیز کنید.» <sup>۱۶</sup> پس ایشان از اینکه هیچ نان نداشتند، با یکدیگر شروع به بحث کردند. <sup>۱۷</sup> اما عیسی آگاه از این امر، به آنها گفت: «چرا درباره اینکه نان ندارید، با هم بحث می‌کنید؟ آیا هنوز نمی‌فهمید یا درک نمی‌کنید؟ آیا دل‌تان سخت شده است؟ <sup>۱۸</sup> آیا چشم دارید و نمی‌بینید و گوش دارید و نمی‌شنوید؟ و آیا به خاطر نمی‌آورید؟ <sup>۱۹</sup> وقتی پنج نان را برای پنج هزار نفر پاره کردم، چند سبد پر از تکه‌های خرد شده برداشتید؟» به او گفتند: «دوازده.» <sup>۲۰</sup> «و هفت نان را برای چهار هزار نفر، چند سبد پر از تکه‌های خرد شده برداشتید؟» و به

### پطرس اعتراف می‌کند که عیسی، مسیح است

مَرْقُس ۸: ۲۷-۲۹ - مَتی

۱۳-۱۶؛ لوقا ۹: ۱۸-۲۰

<sup>۲۷</sup> عیسی با شاگردان خود به دهات قیصریه فیلیپی رفت. و در راه از شاگردانش پرسید: «مردم می‌گویند که من که هستم؟» <sup>۲۸</sup> آنها به او گفتند: «یحیای تعمیددهنده، و بعضی می‌گویند ایلیا، و دیگران، یکی از پیامبران.» <sup>۲۹</sup> عیسی از آنان پرسید: «اما به نظر شما من که هستم؟» پطرس به او جواب داد: «تو مسیح هستی.» <sup>۳۰</sup> پس اکیدا به ایشان دستور داد که درباره او به کسی چیزی نگویند.

۱۰:۸ در برخی از ترجمه‌ها، مجدّان یا مجدل

۱۵:۸ در برخی از ترجمه‌ها، هیروودیان

۲۹:۸ منظور مسیح موعود که یهودیان منتظر ظهور او هستند. در اینجا «عنوان» استفاده شده، نه به منظور «اسم

خاص»

## پیشگویی عیسی درباره مرگ و رستاخیز خود

مرفس ۸:۳۱-۹:۱؛ متی  
۱۶:۲۱-۲۸؛ لوقا ۹:۲۲-۲۷

۳۱ آنگاه شروع به تعلیم آنان کرد که پسر انسان باید زحمات بسیار ببیند و از طرف مشایخ و سران کاهنان و معلمین تورات طرد شده، کشته شود و پس از سه روز برخیزد. ۳۲ و این را به وضوح گفت. آنگاه پطرس او را به کناری کشید و شروع به سرزنشش کرد. ۳۳ اما عیسی برگشت و به شاگردان خود نگاه کرده پطرس را تویخ نمود و گفت: «دور شو از من، ای شیطان! زیرا فکر خود را بر امور الهی نگذاشته‌ای، بلکه بر امور انسانی.»

۳۴ پس جماعت و شاگردانش را نزد خود خوانده، به آنان گفت: «اگر کسی بخواهد به دنبال من آید، باید خود را انکار کند و صلیب خود را بردارد و مرا پیروی نماید. ۳۵ زیرا هر کس که جان خود را نجات دهد، آن را از دست خواهد داد؛ اما هر کس که جان خود را به‌خاطر من و به‌خاطر انجیل از دست بدهد، آن را نجات خواهد داد. ۳۶ زیرا انسان را چه سود که تمام دنیا را به دست آورد، اما جان خود را ببازد؟ ۳۷ انسان برای به دست آوردن جان خود در عوض چه می‌تواند بدهد؟ ۳۸ زیرا هر کس که در این نسل زناکار و گناهکار، از من و از کلام من شرم‌منده باشد، پسر انسان نیز هنگامی که در جلال پدر خود همراه با فرشتگان مقدس می‌آید، از او شرم‌منده خواهد شد.»

و به ایشان گفت: «حقیقتاً به شما می‌گویم، بعضی در اینجا ایستاده‌اند که تا پادشاهی خدا را که با قوت می‌آید، نینند، مرگ را نخواهند چشید.»

## تبدیل چهره عیسی

مرفس ۹:۲-۸؛ لوقا ۹:۲۸-۳۶  
مرفس ۹:۲-۱۳؛ متی ۱۷:۱-۱۳

۲ و شش روز بعد، عیسی پطرس و یعقوب و یوحنا را با خود برداشت و آنها را بر فراز کوهی بلند برد و در حضور ایشان، چهره او تغییر کرد. ۳ لباسش درخشان و بسیار سفید شد، که کسی بر زمین نمی‌توانست این‌گونه سفیدش کند. ۴ و آنجا، ایلیا و موسی به آنها ظاهر شدند و آنان با عیسی گفتگو می‌کردند. ۵ پس پطرس به عیسی گفت: «ای استاد، خوب است که ما اینجا هستیم. بگذار سه سایبان بسازیم، یکی برای تو، یکی برای موسی و یکی برای ایلیا.» ۶ زیرا ندانست چه بگوید، چونکه ترسیده بودند. ۷ و ابری بر آنان سایه انداخت و صدایی از ابر آمد که: «این است پسر محبوب من؛ به او گوش دهید.» ۸ و ناگهان، به اطراف نگاه کرده، دیگر هیچ‌کس را با خود ندیدند جز عیسی فقط.

۹ و وقتی از کوه پایین می‌آمدند، عیسی به ایشان دستور داد آنچه را دیده بودند به کسی نگویند تا زمانی که پسر انسان از مردگان برخیزد. ۱۰ پس آنان این مطلب را بین خود نگاه داشته، می‌پرسیدند که برخاستن از مردگان به چه معناست. ۱۱ پس از او پرسیدند: «چرا معلمین تورات می‌گویند که اول باید ایلیا بیاید؟» ۱۲ عیسی به آنان گفت: «البته که ایلیا اول می‌آید تا همه چیز را از سر نو احیا کند. و چگونه است که در مورد پسر انسان نوشته شده که باید زحمت بسیار ببیند و تحقیر شود؟ ۱۳ اما من به شما می‌گویم که ایلیا آمده است، و هرچه که خواستند نسبت به او کردند، همانطور که درباره‌اش نوشته شده است.»

داده از وی بیرون آمد، و پسر مانند جنازه شد، طوری که بسیاری گفتند: «مرده است.»<sup>۲۷</sup> اما عیسی دستش را گرفت و او را برخیزانید و او بر پا ایستاد.<sup>۲۸</sup> وقتی عیسی وارد خانه شد، شاگردانش در خلوت از او پرسیدند: «چرا ما نتوانستیم آن را بیرون کنیم؟»<sup>۲۹</sup> عیسی به آنان گفت: «این جنس جز به دعا بیرون نمی آید.»

### عیسی بار دیگر مرگ و رستاخیزش را پیشگویی می کند

مَتّی ۱۷: ۲۲-۲۳، لوقا ۹: ۴۴-۴۵

<sup>۳۰</sup> آنها از آنجا رفتند و از میان جلیل گذشتند. و او نخواست کسی بداند،<sup>۳۱</sup> زیرا شاگردان خود را تعلیم داده، به ایشان می گفت که: «پسر انسان به دست مردم تسلیم خواهد شد و آنها او را خواهند کشت. و وقتی کشته شد، پس از سه روز برخواید خاست.»<sup>۳۲</sup> ولی آنها این گفته را درک نکردند و می ترسیدند از او سؤال کنند.

### بزرگترین چه کسی است؟

مَرْقُس ۹: ۳۳-۳۷ - مَتّی ۱۸: ۱-۵؛ لوقا ۹: ۴۶-۴۸  
<sup>۳۳</sup> و آنها به گفَرناحوم آمدند. و وقتی در خانه بود، از ایشان پرسید: «در راه درباره چه بحث می کردید؟»<sup>۳۴</sup> اما آنان ساکت ماندند، زیرا در راه با یکدیگر درباره اینکه چه کسی بزرگترین است، بحث می کردند.<sup>۳۵</sup> پس او نشست و آن دوازده نفر را خواند و به آنان گفت: «اگر کسی می خواهد اول باشد، باید آخر همه و خادم همه باشد.»<sup>۳۶</sup> آنگاه کودکی را گرفت و در میان ایشان قرار داد و در آغوشش کشیده، به آنها گفت:<sup>۳۷</sup> «هر کس چنین کودکی را به اسم من بپذیرد، مرا پذیرفته است، و هر که مرا بپذیرد، نه مرا، بلکه فرستنده مرا پذیرفته است.»

### عیسی پسری با روح پلید را شفا می دهد

مَرْقُس ۹: ۱۴-۲۸ و ۳۰-۳۲ - مَتّی ۱۷: ۱۴-۱۹  
و ۲۲ و ۲۳؛ لوقا ۹: ۳۷-۴۵

<sup>۱۴</sup> و وقتی نزد شاگردان آمدند، جماعتی بزرگ گردشان دیدند و معلمین تورات را که با ایشان مباحثه می کنند.<sup>۱۵</sup> و بی درنگ همه جماعت، به محض دیدنش بسیار در حیرت شدند و به سوی او دویدند و او را سلام کردند.<sup>۱۶</sup> از آنان پرسید: «درباره چه چیز با آنها بحث می کنید؟»<sup>۱۷</sup> و کسی از جماعت به او جواب داد: «ای استاد، پسر مرا نزدت آوردم. زیرا روحی دارد که او را لال می کند.<sup>۱۸</sup> و هروقت که او را می گیرد، به زمینش می اندازد، و کف می کند و دندانهایش را به هم می ساید و خشک می شود. پس از شاگردانت خواستم که آن روح را بیرون کنند، اما آنها نتوانستند.»<sup>۱۹</sup> عیسی به آنها جواب داد: «ای نسل بی ایمان، تا به کی با شما باشم و تا به کی تحملتان کنم؟ او را نزد من بیاورید.»<sup>۲۰</sup> پس آن پسر را نزدش آوردند. و روح چون او را دید، فوراً پسر را به تشنج انداخت و او به زمین افتاد و در حالی که دهنش کف می کرد، غلطید.<sup>۲۱</sup> عیسی از پدر او پرسید: «چند وقت است که به این وضع دچار شده است؟» او گفت: «از کودکی.»<sup>۲۲</sup> و اغلب او را در آب و آتش می اندازد تا هلاکش کند. لیکن اگر می توانی بر ما رحم کن و کمک مان کن.»<sup>۲۳</sup> و عیسی به او گفت: «اگر می توانی! برای کسی که ایمان دارد، همه چیز ممکن است.»<sup>۲۴</sup> پدر آن کودک بی درنگ فریاد زد و گفت: «ایمان دارم؛ بی ایمانی مرا مدد کن!»<sup>۲۵</sup> و چون عیسی دید که جماعتی باهم دویده، می آیند، روح پلید را تویخ کرد و به او گفت: «ای روح کر و لال، به تو دستور می دهم از او بیرون بیایی و دیگر هرگز به او داخل نشوی.»<sup>۲۶</sup> روح پس از فریادی بلند، به شدت او را تکان

هر که به ضدّ ما نیست، با ماست

مَرْفُس ۹: ۳۸-۴۰؛ لوقا ۹: ۴۹ و ۵۰

۳۸ یوحنا به او گفت: «ای استاد، کسی را دیدیم که به نام تو دیوها را بیرون می‌کرد، و چون پیروی ما نمی‌کرد، سعی کردیم او را مانع شویم.»<sup>۳۹</sup> اما عیسی گفت: «مانعش نشوید، زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند به نام من معجزه کند و بعد از آن از من بد بگوید.<sup>۴۰</sup> زیرا هر که به ضدّ ما نیست، با ماست.<sup>۴۱</sup> حقیقتاً به شما می‌گویم، هر که لیوانی آب به نام من به شما بدهد که بنوشید از آن رو که به مسیح تعلق دارید، به هیچ وجه پاداش خود را از دست نمی‌دهد.

وسوسه به گناه کردن

مَرْفُس ۹: ۲۲-۵۰؛ مَتّی ۱۸: ۷-۹

۴۲ هر که باعث شود یکی از این کوچکان که به من ایمان دارند گناه کند، برای او بهتر می‌بود که سنگ آسیابی بزرگ به گردنش آویخته و به دریا انداخته می‌شد.<sup>۴۳</sup> اگر دستت باعث گناهت می‌شود، آن را قطع کن. برای تو بهتر است که چلاق داخل حیات شوی تا آنکه با دو دست به جهنم بروی، در آتشی خاموشی ناپذیر.<sup>۴۴</sup> جایی که کرم آنها نمی‌میرد و آتش خاموشی نمی‌پذیرد.<sup>۴۵</sup> اگر پایت باعث گناهت می‌شود، آن را قطع کن. برای تو بهتر است که لنگ داخل حیات شوی تا آنکه با دو پا به جهنم انداخته شوی.<sup>۴۶</sup> جایی که کرم آنها نمی‌میرد و آتش خاموشی نمی‌پذیرد.<sup>۴۷</sup> و اگر چشمت باعث گناهت می‌شود، آن را در آور. برای تو بهتر است که با یک چشم به پادشاهی خدا وارد شوی، تا آنکه با دو چشم به جهنم انداخته شوی،<sup>۴۸</sup> جایی که

"کرم آنها نمی‌میرد

و آتش خاموشی نمی‌پذیرد."

۴۹ زیرا هر کس با آتش نمکین خواهد شد. ۵۰ نمک نیکوست، اما اگر نمک مزه نمکی خود را از دست دهد، چگونه دوباره آن را نمکین خواهی ساخت؟ در خود نمک داشته باشید و با یکدیگر در صلح.»

تعلیم درباره طلاق

مَرْفُس ۱۰: ۱-۱۲ - مَتّی ۱۹: ۱-۱۹

۱. و آنجا را ترک کرد و به نواحی یهودیه و آن سوی اردن رفت و باز جماعتی نزد او جمع شدند. و باز بنا به عادت خود، به آنها تعلیم داد. ۲ و فریسیان آمدند و از روی امتحان پرسیدند: «آیا برای یک مرد جایز است که زن خود را طلاق دهد؟»<sup>۳</sup> عیسی به آنان جواب داد: «موسی چه دستوری به شما داد؟»<sup>۴</sup> گفتند: «موسی اجازه داد که مرد طلاقنامه‌ای بنویسد و زن را رها کند.»<sup>۵</sup> عیسی به آنها گفت: «او به سبب سختدلی‌تان این حکم را به شما نوشت.<sup>۶</sup> اما از ابتدای خلقت، خدا "ایشان را مرد و زن آفرید."<sup>۷</sup> بنابراین مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، و به زن خود خواهد پیوست،<sup>۸</sup> و آن دو یک‌تن خواهند شد." بنابراین آنها دیگر دو نیستند، بلکه یک‌تن.<sup>۹</sup> پس آنچه را خدا به هم پیوست، انسان جدا نکند.»

۱۰ شاگردان در خانه بار دیگر درباره این مطلب از او سؤال کردند.<sup>۱۱</sup> عیسی به آنان گفت: «هر که زن خود را طلاق دهد و با زن دیگری ازدواج کند، برعلیه وی مرتکب زنا شده است.<sup>۱۲</sup> و اگر زنی از شوهر خود طلاق گیرد و با مردی دیگر ازدواج کند، مرتکب زنا شده است.»

۹: ۲۲ در متن یونانی، باعث لغزش شود

۹: ۴۸ اشعیا ۶۶: ۲۴

۱۰: ۱ منظور «رود اردن»

۱۰: ۲۷ پیدایش ۱: ۲۷

از سخنان او در تعجب شدند. اما عیسی بار دیگر به آنها گفت: «ای فرزندان، چه دشوار است وارد پادشاهی خدا شدن! ۲۵ آسانتر است که شتری از سوراخ سوزن بگذرد تا یک شخص ثروتمند به پادشاهی خدا وارد شود.» ۲۶ آنها بسیار متحیر شدند و به او گفتند: «پس چه کسی می‌تواند نجات یابد؟» ۲۷ عیسی به آنان نگاه کرد و گفت: «برای انسان غیرممکن است، اما نه برای خدا. زیرا همه چیز برای خدا ممکن است.»

۲۸ پطرس با او شروع به صحبت کرد که: «ببین، ما همه چیز را ترک کرده‌ایم و از پی تو آمده‌ایم.» ۲۹ عیسی گفت: «حقیقتا به شما می‌گویم، کسی نیست که خانه یا برادران یا خواهران یا مادر یا پدر یا فرزندان یا املاک خود را به‌خاطر من و به‌خاطر انجیل ترک کرده باشد، ۳۰ که صد برابر خانه‌ها و برادران و خواهران و مادران و فرزندان و املاک با زحمات در این زمان به دست نیاورد و در زمان آینده حیات جاودان را دریافت نکند. ۳۱ اما بسیاری که اولین هستند آخرین خواهند شد، و آخرین اولین.»

### عیسی مرگ و رستاخیز خود را برای سومین بار پیشگویی می‌کند

مَرْفُس ۱۰: ۳۲-۳۴ - مَتی  
۲۰: ۱۷-۱۹؛ لوقا ۱۸: ۳۱-۳۳

۳۲ آنان به سوی اورشلیم در راه بودند و عیسی در جلوی ایشان راه می‌رفت. و آنها در شگفت بودند و آنانی که در پشت سر می‌رفتند، ترسیده بودند. عیسی بار دیگر آن دوازده را به کناری کشیده، با آنها شروع به گفتن کرد که قرار است چه بر او واقع شود. ۳۳ گفت: «ببینید، به اورشلیم می‌رویم، و پسر انسان را به سران کاهنان و معلمین تورات تسلیم خواهند کرد، و آنان او را به مرگ محکوم خواهند نمود و او را به دست

### بگذارید کودکان نزد من آیند

مَرْفُس ۱۰: ۱۳-۱۶؛ مَتی  
۱۹: ۱۳-۱۵؛ لوقا ۱۸: ۱۵-۱۷

۱۳ و کودکان را نزد او می‌آوردند تا بر آنها دست گذارد و شاگردان آنها را توبیخ کردند. ۱۴ اما وقتی عیسی این را دید، خشمگین شد و به آنان گفت: «بگذارید کودکان نزد من آیند؛ آنان را باز مدارید، زیرا پادشاهی خدا متعلق به چنین کسانی است. ۱۵ حقیقتا به شما می‌گویم، هر که پادشاهی خدا را مانند کودکی نپذیرد، به آن داخل نخواهد شد.» ۱۶ پس آنها را در آغوش کشید و دست بر آنان گذاشته، برکت‌شان داد.

### جوان ثروتمند

مَرْفُس ۱۰: ۱۷-۳۱؛ مَتی  
۱۹: ۱۶-۳۰؛ لوقا ۱۸: ۱۸-۳۰

۱۷ و چون عازم به سفر خود بود، مردی دوید و در برابرش زانو زد و از او پرسید: «ای استاد نیکو، چه باید بکنم تا وارث حیات جاودان شوم؟» ۱۸ عیسی به او گفت: «چرا مرا نیکو می‌خوانی؟ هیچ‌کس نیکو نیست جز خدا فقط. ۱۹ احکام را می‌دانی: "قتل نکن، زنا نکن، دزدی نکن، شهادت دروغ نده، شیادی نکن، پدر و مادر خود را احترام کن."» ۲۰ و آن مرد به او گفت: «ای استاد، همه اینها را از جوانی‌ام نگاه داشته‌ام.» ۲۱ عیسی به او نگریسته، محبتش کرد و به او گفت: «تو یک چیز کم داری؛ برو هرچه داری بفروش و به فقرا بده، که در آسمان گنج خواهی داشت؛ و بیا، مرا پیروی کن.» ۲۲ او از این گفته مایوس شده، غمگین روان شد، زیرا دارایی بسیار داشت.

۲۳ آنگاه عیسی به اطراف نگاهی کرد و به شاگردان خود گفت: «برای ثروتمندان چه دشوار است به پادشاهی خدا وارد شوند!» ۲۴ و شاگردان

## عیسی بارتیمائوس کور را شفا می دهد

مَرْقُس ۱۰:۶۶-۵۲ - مَتّی  
 ۲۰:۲۹-۳۴؛ لوقا ۱۸:۳۵-۳۳

۴۶ آنگاه به آریحا آمدند. و وقتی او با شاگردانش و جماعتی بزرگ آریحا را ترک می کرد، بارتیمائوس، گدایی کور، پسر تیمائوس، در کنار راه نشسته بود. ۴۷ و چون شنید که عیسی ناصری است، فریاد زد و گفت: «ای عیسی، پسر داوود، بر من رحم کن!» ۴۸ بسیاری او را توبیخ کرده، گفتند که ساکت شود، اما او بیشتر فریاد می زد: «ای پسر داوود، بر من رحم کن!» ۴۹ و عیسی ایستاد و گفت: «او را بخوانید.» و آن مرد کور را خوانده، به او گفتند: «دل قوی دار، برخیز، تو را می خواند.» ۵۰ پس او ردای خود را انداخته، بلند شد و نزد عیسی آمد. ۵۱ عیسی از او پرسید: «چه می خواهی برایت بکنم؟» مرد کور به او گفت: «ای استاد، می خواهم که بینایی ام را بازیابم.» ۵۲ آنگاه عیسی به او گفت: «به راهت برو، ایمانت تو را شفا داده است.» و در آن لحظه بینایی خود را بازیافت و از پی او در راه روان شد.

## ورود پیروزمندانه

مَرْقُس ۱۱:۱-۱۰:۱۱؛ مَتّی ۲۱:۲۱-۹؛ لوقا ۱۹:۲۹-۳۸  
 مَرْقُس ۱۱:۷-۱۰؛ یوحنا ۱۲:۱۲-۱۵

اینک، وقتی نزدیک به اورشلیم، به بیت فاجی و بیت عثیا، در ناحیه کوه زیتون رسیدند، عیسی دو نفر از شاگردان خود را فرستاد ۲ و به آنان گفت: «به دهکده ای که پیش روی شما است، بروید. به محض اینکه وارد شدید، کره الاغی را بسته خواهید یافت که تا کنون کسی بر آن سوار نشده است. آن را باز کنید و بیاورید. ۳ اگر کسی به شما گوید: "چرا اینکار را می کنید؟" بگویید: "خداوند به آن احتیاج دارد و بی درنگ آن را به اینجا باز خواهد فرستاد."» ۴ پس آنان رفتند و کره الاغی را یافتند

بیگانگان خواهند سپرد. ۳۴ و آنها او را استهزا خواهند کرد و آب دهان بر او خواهند انداخت و تازیانه خواهند زد و خواهند کشت. و پس از سه روز، او برخواهد خاست.»

## درخواست یعقوب و یوحنا

مَرْقُس ۱۰:۳۵-۴۵ - مَتّی ۲۰:۲۰-۲۸

۳۵ یعقوب و یوحنا پسران زیدی نزد او آمدند و به او گفتند: «استاد، می خواهیم آنچه از تو می طلبیم، برایمان انجام دهی.» ۳۶ عیسی به ایشان گفت: «چه می خواهید برایتان بکنم؟» ۳۷ به او گفتند: «عطا کن که در جلال تو، یکی به دست راست تو و دیگری بر چپ تو بنشینیم.» ۳۸ عیسی به آنها گفت: «شما نمی دانید چه می خواهید. آیا می توانید از پیاله ای که من می نوشم، بنوشید و تعمیدی را که من می گیرم، بگیرید؟» ۳۹ آنها به وی گفتند: «می توانیم.» و عیسی به آنان گفت: «از پیاله ای که من می نوشم، خواهید نوشید و تعمیدی را که من می گیرم، خواهید گرفت. ۴۰ اما نشستن بر دست راست و چپ من، از آن من نیست که عطا کنم، بلکه از آن کسانی است که برایشان آماده شده است.»

۴۱ چون آن ده نفر این را شنیدند، بر یعقوب و یوحنا خشم گرفتند. ۴۲ پس عیسی آنان را نزد خود خواند و گفت: «می دانید که آثانی که حاکمان قومها محسوب می شوند، بر ایشان سلطه گری می کنند و بزرگانشان بر ایشان ریاست می نمایند. ۴۳ اما در بین شما چنین نباشد. لیکن هر که می خواهد در میان شما بزرگ باشد، باید خادم شما باشد. ۴۴ و هر که می خواهد در میان شما اول باشد، باید غلام همه گردد. ۴۵ زیرا پسر انسان نیز نیامد که خدمت شود، بلکه تا خدمت کند و جان خود را به عنوان فدیة بسیاری بدهد.»

کس میوه‌ای از تو نخورد!» و شاگردانش این را شنیدند.

### عیسی معبد را پاکسازی می‌کند

<sup>۱۵</sup> پس به اورشلیم آمدند. و عیسی وارد معبد شد و شروع کرد به بیرون راندن کسانی که در معبد داد و ستد می‌کردند، و میزهای صرّافان و بساط کبوترفروشان را واژگون نمود. <sup>۱۶</sup> و اجازه نمی‌داد کسی چیزی را از میان معبد حمل کند. <sup>۱۷</sup> و به آنها تعلیم می‌داد و به آنان می‌گفت: «مگر نوشته نشده که:

"خانه من خانه دعا برای همه قومها خوانده خواهد شد؟"

اما شما آن را "لاذنه دزدان" ساخته‌اید.»

<sup>۱۸</sup> سران کاهنان و معلمین تورات این را شنیدند، و به دنبال راهی شدند تا او را بکشند، زیرا از او ترسیدند، چون همه جماعت از تعالیم او در شگفت بودند. <sup>۱۹</sup> و وقتی غروب شد، از شهر بیرون رفتند.

### درس عبرت از درخت انجیر خشک شده

مَرُقُس ۱۱: ۲۰-۲۴ - مَتّی ۲۱: ۱۹-۲۲

<sup>۲۰</sup> صبحگاه، در راه، درخت انجیر را دیدند که از ریشه خشک شده بود. <sup>۲۱</sup> و پطرس به یادش آمد و به او گفت: «استاد، نگاه کن! درخت انجیر را که لعنت کردی، خشک شده است.» <sup>۲۲</sup> عیسی به آنان پاسخ داد: «به خدا ایمان داشته باشید. <sup>۲۳</sup> حقیقتا به شما می‌گویم، هرکس به این کوه بگوید، "کنده شده، به دریا افکنده شو،" و در دل خود شک نکند بلکه ایمان داشته باشد که آنچه می‌گوید اتفاق خواهد داد، برای او انجام خواهد شد. <sup>۲۴</sup> بنابراین به شما می‌گویم، هرچه در دعا درخواست کنید، ایمان داشته باشید که آن را یافته‌اید، و از آن شما خواهد بود.

که بیرون به در بسته شده بود، و آن را باز کردند. <sup>۵</sup> بعضی از آنانی که آنجا ایستاده بودند، به ایشان گفتند: «چه می‌کنید، چرا کره الاغ را باز می‌کنید؟» <sup>۶</sup> آنان آنچه را که عیسی گفته بود، به ایشان گفتند، پس ایشان را اجازه دادند که بروند. <sup>۷</sup> آنگاه کره الاغ را نزد عیسی آوردند و ردهای خود را بر آن انداختند و وی بر آن سوار شد. <sup>۸</sup> و بسیاری از مردم ردهای خود را بر سر راه پهن کردند و عده‌ای شاخه‌هایی را که از مزارع بریده بودند، بر راه گسترده. <sup>۹</sup> و آنانی که پیشاپیش می‌رفتند و آنانی که از عقب می‌آمدند، فریادکنان می‌گفتند:

«هوشیعا نا!»

مبارک است او که به نام خداوند می‌آید!

<sup>۱۰</sup> مبارک است رسیدن پادشاهی

پدر ما داوود!

هوشیعا نا در اعلی‌علین!»

<sup>۱۱</sup> پس به اورشلیم وارد شد و به معبد رفت. در آنجا با دقت به همه چیز نگاه کرد، لیکن چون دیروقت بود، همراه با آن دوازده به بیت‌عنیا رفت.

### عیسی درخت انجیر را لعنت می‌کند

مَرُقُس ۱۱: ۱۲-۱۴ - مَتّی ۲۱: ۱۸-۲۲

مَرُقُس ۱۱: ۱۵-۱۸ - مَتّی ۱۲: ۱۲-۱۶؛

لوقا ۱۹: ۴۵-۴۷؛ یوحنا ۲: ۱۳-۱۶

<sup>۱۲</sup> روز بعد، هنگامی که از بیت‌عنیا آمدند، عیسی گرسنه شد. <sup>۱۳</sup> و چون از دور درخت انجیری دید که برگ داشت؛ رفت تا ببیند که آیا چیزی بر آن می‌یابد. چون نزدیکش آمد، جز برگ چیزی بر آن نیافت، زیرا هنوز فصل انجیر نبود. <sup>۱۴</sup> پس به درخت گفت: «باشد که دیگر هیچ

اجاره داد و خود به سرزمینی دیگر رفت. ۲ چون فصل برداشت رسید، غلامی نزد باغبانان فرستاد تا از آنان مقداری از میوه تاکستان بگیرد. ۳ آنها او را گرفته، زدند و دست‌خالی پس فرستادند. ۴ دوباره غلامی دیگر نزد آنها فرستاد. بر سرش ضربه کوبیدند و با وی به اهانت رفتار کردند. ۵ و دیگری را فرستاد، و او را کشتند. و به همین گونه با بسیاری دیگر؛ بعضی را زدند و بعضی را کشتند. ۶ او هنوز یک نفر دیگر داشت، پسر محبوبش. در آخر او را نزد ایشان فرستاده، گفت: "پسر مرا احترام خواهند کرد." ۷ اما آن باغبانان به یکدیگر گفتند: "این وارث است؛ بیایید او را بکشیم تا میراث از آن ما شود." ۸ پس او را گرفتند و کشتند و از تاکستان بیرون انداختند. ۹ اینک صاحب تاکستان چه خواهد کرد؟ او خواهد آمد و باغبانان را هلاک خواهد کرد و تاکستان را به دیگران خواهد سپرد. ۱۰ آیا در کتب مقدّس نخوانده‌اید که:

سنگی که معماران رد کردند،  
سنگ زاویه شده است؛  
این کار خداوند بود،  
و به چشمان شگفت‌انگیز است؟»

۱۲ آنگاه در پی آن شدند که او را دستگیر کنند، اما از مردم ترسیدند، زیرا فهمیدند که این مثل را برعلیه آنها گفته است. پس او را ترک کردند و رفتند.

### پرداخت خراج به قیصر

مَرْفُوس ۱۲: ۱۳-۱۷ - مَتّی  
۲۶-۲۰: ۲۰؛ لوقا ۱۵: ۲۲؛ لوقا ۲۰: ۲۶

۱۳ آنها برخی از قریسیان و بعضی از هیرودیان را نزد عیسی فرستادند تا او را در سخنانش به دام بیاورند. ۱۴ و آنها آمدند و به او گفتند: «ای استاد، می‌دانیم که صادق هستی و به نظر کسی

۲۵ و هروقت که به دعا می‌ایستید، اگر چیزی به ضدّ کسی دارید، او را ببخشید تا پدر شما نیز که در آسمان است، خطاهای شما را ببخشد. ۲۶ اما اگر شما نبخشید، پدر شما نیز که در آسمان است، خطاهای شما را نخواهد بخشید.»

### اقتدار عیسی به چالش کشیده می‌شود

مَرْفُوس ۱۱: ۲۷-۳۳ - مَتّی  
۲۱: ۲۳-۲۷؛ لوقا ۱۰: ۲۰-۱۰: ۲۱

۲۷ و بار دیگر به اورشلیم آمدند. هنگامی که در معبد راه می‌رفت، سران کاهنان و معلمین تورات و مشایخ نزدش آمدند ۲۸ و به او گفتند: «به چه اقتداری این چیزها را می‌کنی؟ یا چه کسی این اقتدار را به تو داده که آنها را انجام دهی؟» ۲۹ عیسی به آنان گفت: «من نیز از شما یک سؤال می‌پرسم؛ به من جواب بدهید، و من به شما خواهم گفت به چه اقتداری این چیزها را می‌کنم. ۳۰ آیا تعمید یحیا از آسمان بود یا از انسان؟ جوابم دهید.» ۳۱ و آنها با یکدیگر بحث کرده، گفتند: «اگر بگوییم، "از آسمان" خواهد گفت، "پس چرا به او ایمان نیاوردید؟" ۳۲ اما اگر بگوییم، "از انسان." - آنها از مردم می‌ترسیدند، زیرا همه یحیا را حقیقتاً یک پیامبر می‌دانستند. ۳۳ پس به عیسی جواب دادند: «نمی‌دانیم.» و عیسی به آنان گفت: «من نیز به شما نمی‌گویم به چه اقتداری این چیزها را می‌کنم.»

### مَثَل باغبانان

مَرْفُوس ۱۲: ۱-۱۲؛ مَتّی  
۲۱: ۳۳-۴۶؛ لوقا ۹: ۲۰-۹: ۱۹

۱۲ و عیسی به مثل‌ها به ایشان آغاز به گفتن کرد: «مردی تاکستانی کاشت و گرد آن حصاری کشید و گودالی برای چرخش در آن کند و برجی ساخت، و آن را به باغبانان

می‌کنند، بلکه مانند فرشتگان در آسمان هستند. ۲۶ اما درباره برخاستن مردگان، مگر در کتاب موسی در مبحث بوته نخوانده‌اید، که خدا با او چگونه صحبت کرده، گفت: "من هستم خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب"؟ ۲۷ او خدای مردگان نیست، بلکه خدای زندگان. شما کاملا گمراهید!

### حکم بزرگ

مَرْفُوس ۱۲: ۲۸-۳۴ - مَتَّى ۲۲: ۳۴-۴۰

۲۸ و یکی از معلمین تورات نزدیک آمده ایشان را شنید که با یکدیگر بحث می‌کنند. چون دید که عیسی جوابشان را نیکو داد، از وی پرسید: «کدام حکم، از همه مهمتر است؟» ۲۹ عیسی جواب داد: «مهمترین این است: "بشنو ای اسرائیل، خداوند خدای ما، خداوند واحد است. ۳۰ و خداوند خدای خود را با تمامی دل و با تمامی جان و با تمامی فکر و با تمامی قوت خود دوست مدار." ۳۱ دوّمین این است: "همسایهات را همچون خود دوست مدار." بزرگتر از اینها حکم دیگری نیست.» ۳۲ معلم تورات به او گفت: «درست می‌گویی، ای استاد. به راستی گفתי که خدا یکی است و جز او خدایی نیست. ۳۳ و او را با تمامی دل و با تمامی فهم و با تمامی قوت خود دوست مدار و همسایه خود را همچون خود محبت کن، مهمتر از همه هدایای سوختنی و قربانیها است.» ۳۴ چون عیسی دید که عاقلانه پاسخ داد، به او گفت: «از پادشاهی خدا دور نیستی.» پس از آن، دیگر هیچ کس جرأت نکرد سؤال بیشتری از او بپرسد.

اهمیت نمی‌دهی، زیرا به ظاهر مردم نظر نمی‌کنی، بلکه حقیقتاً راه خدا را تعلیم می‌دهی. آیا پرداخت خراج به قیصر جایز است یا نه؟ آیا باید پردازیم یا نه؟» ۱۵ لیکن عیسی آگاه از ریاکاری آنها گفت: «چرا مرا می‌آزمایید؟ دیناری برایم بیاورید تا آن را ببینم.» ۱۶ پس دیناری آوردند. به ایشان گفت: «نقش و نوشته‌اش از آن کیست؟» به او گفتند: «از آن قیصر.» ۱۷ عیسی به آنها گفت: «مال قیصر را به قیصر بدهید و مال خدا را به خدا.» و آنها از او در حیرت ماندند.

### سؤال صدوقیان درباره زنده شدن مردگان

مَرْفُوس ۱۲: ۱۸-۲۷ - مَتَّى ۲۳: ۲۳-۳۳؛ لوقا ۲۰: ۲۷-۳۸

۱۸ و صدوقیان که می‌گویند برای مردگان زنده شدن در کار نیست، نزد وی آمدند و از او سؤال کرده، گفتند: ۱۹ «ای استاد، موسی برای ما نوشت که اگر برادر مردی بمیرد و همسرش فرزندی نداشته باشد، آن مرد باید آن بیوه را بگیرد تا نسلی برای برادر خود باقی گذارد. ۲۰ هفت برادر بودند؛ اولین زنی گرفت، و بی‌فرزند مرد. ۲۱ پس دوّمی او را گرفت، او نیز بی‌فرزند مرد. و سوّمی نیز چنین شد. ۲۲ و آن هفت برادر فرزندی به جا نگذاشتند. آخر از همه، آن زن نیز مرد. ۲۳ در روز قیامت که همه دوباره برمی‌خیزند، آن زن همسر کدامیک خواهد بود؟ زیرا هر هفت او را به زنی داشتند.»

۲۴ عیسی به ایشان گفت: «آیا همین خود دلیل گمراهی‌تان نیست، چونکه نه کتب مقدّس را می‌دانید و نه قدرت خدا؟ ۲۵ زیرا آنان هنگامی که از مردگان برخیزند، نه زن می‌گیرند و نه شوهر

شاگردانش را به نزد خود خواند و به ایشان گفت: «حقیقتا به شما می گویم این بیوه زن فقیر بیشتر از همه آنانی که پول در صندوق هدایا انداختند، داده است. <sup>۴۴</sup> زیرا همه آنان از فراوانی خویش دادند، اما این زن در تنگدستی خود، هرآنچه داشت داد، یعنی تمامی معاش خود را.»

### عیسی ویرانی معبد را پیشگویی می کند

مرفس ۱:۱۳-۳۷؛ متی ۱:۲۴-۵۱؛ لوقا ۲۱:۵-۳۶

هنگامی که از معبد بیرون آمد، یکی از شاگردانش به او گفت: «ببین، استاد، چه سنگها و چه بناهای شگفت انگیزی!» <sup>۲</sup> عیسی به او گفت: «این بناهای عظیم را می بینی؟ سنگی بر سنگ دیگر باقی نخواهد ماند، بلکه به زیر انداخته خواهد شد.»

### نشانه های زمان آخر

<sup>۳</sup> و چون بر کوه زیتون روبروی معبد نشست، پطرس و یعقوب و یوحنا و آندریاس خصوصی از او پرسیدند: <sup>۴</sup> «به ما بگو این امور کی واقع خواهد شد و علامت نزدیک شدن وقوع آنها چیست؟» <sup>۵</sup> آنگاه عیسی شروع کرده به ایشان گفت: «مراقب باشید کسی گمراهتان نکند. <sup>۶</sup> بسیاری به نام من آمده، خواهند گفت، "من همانم" و بسیاری را گمراه خواهند کرد. <sup>۷</sup> اما چون جنگها و خبر جنگها را می شنوید، نگران نشوید. این وقایع باید اتفاق افتند، ولی هنوز آخر نیست. <sup>۸</sup> زیرا ملتی به ضد ملتی و حکومتی به ضد حکومتی برخوانند خاست. در جایهای گوناگون زلزله ها خواهد شد و قحطی ها خواهد آمد. اما اینها ابتدای دردهای زایمان است.

<sup>۹</sup> و اما شما مواظب خود باشید. زیرا شما را به شوراهای خواهند سپرد و در کنیسه ها شما را خواهند زد و به خاطر من در حضور والیان و

### مسیح پسر کیست؟

مرفس ۱۲:۳۵-۳۷؛ متی ۲۲:۴۱-۴۶؛ لوقا

۲۰:۴۱-۴۴؛ مرفس ۱۲:۳۸-۴۰؛ متی

۲۳:۱-۷؛ لوقا ۲۰:۴۵-۴۷

<sup>۳۵</sup> هنگامی که عیسی در معبد تعلیم می داد، گفت: «چگونه معلمین تورات می گویند مسیح پسر داوود است؟ <sup>۳۶</sup> داوود، خود در روح القدس اعلان کرد که:

خداوند به خداوند من گفت:

به دست راست من بنشین

تا دشمنان را زیر پاهایت قرار دهم.

<sup>۳۷</sup> داوود خود، او را خداوند می خواند، پس چگونه او پسرش است؟ و آن جمعیت بزرگ با شادمانی سخنانش را شنیدند.

### از معلمین تورات برحذر باشید

متی ۲۳: ۱-۱۲، لوقا ۲۰: ۴۵-۴۷

<sup>۳۸</sup> و او در تعلیم خود گفت: «از معلمین تورات برحذر باشید که دوست دارند در عباهای بلند بگردند و در بازارها از مردم سلام گیرند. <sup>۳۹</sup> و در کنیسه ها و ضیافتها بر صدر مجلس نشینند، <sup>۴۰</sup> اینها که خانه های بیوه زنان را غارت می کنند و از روی تظاهر، دعاهای بلند می نمایند. آنها محکومیت سخت تری خواهند یافت.»

### هدیه بیوه زن فقیر

مرفس ۱۲:۴۱-۴۴ - لوقا ۲۱:۱-۴

<sup>۴۱</sup> و روبروی صندوق معبد نشست و مردمی را که پول در صندوق هدایا می انداختند، نگریست. بسیاری از ثروتمندان مبالغ هنگفت می انداختند. <sup>۴۲</sup> آنگاه بیوه زنی فقیر آمد و دو سکه مسی که معادل دو قران باشد، در صندوق انداخت. <sup>۴۳</sup> او

۳۶:۱۲ مزمور ۱:۱۱۰

۴۲:۱۲ در متن یونانی، دو لپتا یا یک کدرانتس، سکه های مسی رومی که ۱/۶۴ یک دینار بود و بسیار ناچیز

۷:۱۳ منظور «آخرالزمان»

### آمدن پسر انسان

۲۴ اما در آن روزها، پس از آن مصیبت،  
 "خورشید تاریک خواهد شد،  
 و ماه دیگر نور خود را نخواهد داد.  
 ۲۵ و ستارگان از آسمان فرو خواهند ریخت،  
 و نیروهای آسمان به لرزه خواهند افتاد."  
 ۲۶ و آنگاه پسر انسان را خواهند دید که در ابرها  
 با قدرت و جلال عظیم می‌آید. ۲۷ و در آنوقت  
 او فرشتگان را خواهد فرستاد و برگزیدگانش را از  
 چهار گوشه، از کرانه‌های زمین تا کرانه‌های آسمان،  
 جمع خواهد کرد.

### درسی از درخت انجیر

۲۸ از درخت انجیر درسش را یاد بگیرید: به  
 محض اینکه شاخه‌هایش نرم می‌شود و برگ  
 می‌دهد، می‌دانید که تابستان نزدیک است. ۲۹ پس  
 نیز، هرگاه ببینید که این چیزها رخ می‌دهند، بدانید  
 که او نزدیک، بلکه بر در است. ۳۰ حقیقتاً به  
 شما می‌گویم تا این همه رخ ندهد، این نسل زایل  
 نخواهد شد. ۳۱ آسمان و زمین زایل خواهند شد،  
 اما سخنان من هرگز زایل نخواهند شد.

### هیچکس آن روز و ساعت را نمی‌داند

متی ۲۴: ۳۶-۵۱، لوقا ۲۱: ۳۴-۳۸

۳۲ و اما درباره آن روز یا آن ساعت به غیر از  
 پدر، هیچ کس اطلاع ندارد، نه حتی فرشتگان  
 در آسمان، و نه پسر. ۳۳ پس هوشیار و بیدار  
 باشید، زیرا نمی‌دانید آن زمان چه وقت خواهد  
 آمد. ۳۴ آن، همانند مردی است که عازم سفر  
 بوده، هنگام ترک خانه، هریک از خادمانش را به  
 کاری گماشته باشد، و به دربان دستور می‌دهد  
 که بیدار بماند. ۳۵ پس بیدار باشید، زیرا نمی‌دانید  
 صاحبخانه کی خواهد آمد، در شب یا نیمه‌شب،

پادشاهان خواهید ایستاد تا در برابر آنان شهادت  
 دهید. ۱۰ لیکن اول باید انجیل به همه ملتها  
 موعظه شود. ۱۱ پس هرگاه شما را به محاکمه  
 بیاورند و تسلیم‌تان کنند، پیشاپیش نگران نباشید  
 که چه بگویید، بلکه هرآنچه در آن ساعت به شما  
 داده می‌شود، همان را بگویید، زیرا گوینده شما  
 نیستید، بلکه روح‌القدس است. ۱۲ برادر، برادر  
 را تسلیم مرگ خواهد کرد و پدر، فرزندش را و  
 فرزندان به ضد والدین برخوانند خاست و آنان  
 را به مرگ خواهند سپرد. ۱۳ و همه به خاطر نام  
 من از شما نفرت خواهند داشت. اما هر که تا به  
 آخر تحمل کند، نجات خواهد یافت.

### مکروه ویرانی

۱۴ اما چون آن "مکروه ویرانی" را در جایی که  
 نمی‌باید، بر پا ببینید (خواننده خود بفهمد) آنگاه  
 آنانی که در یهودیه هستند، به کوهها فرار کنند.  
 ۱۵ و آن کس که بر بام خانه است، برای برداشتن  
 هیچ چیز پایین نیاید و به خانه‌اش وارد نشود، ۱۶ و  
 آن کس که در مزرعه است، برای برداشتن ردای  
 خود به خانه باز نگردد. ۱۷ و وای بر زنان آبستن  
 و مادران شیرده در آن روزها! ۱۸ دعا کنید که این  
 وقایع در زمستان رخ ندهد. ۱۹ زیرا در آن روزها  
 چنان مصیبتی خواهد شد که مانند آن از آغاز  
 خلقتی که خدا آفریده است تا کنون نبوده است  
 و هرگز نخواهد شد. ۲۰ و اگر خداوند آن روزها  
 را کوتاه نمی‌کرد، هیچ بشری نجات نمی‌یافت. اما  
 به‌خاطر برگزیدگان، که خود انتخاب نمود، آن  
 روزها را کوتاه کرده است. ۲۱ پس اگر کسی به  
 شما گوید: "بین، مسیح اینجاست"، یا "بین، او  
 آنجاست!" باور نکنید. ۲۲ زیرا مسیح‌های کاذب و  
 پیامبران دروغین بر خواهند خاست و علامات و  
 معجزات انجام خواهند داد که اگر ممکن می‌بود،  
 برگزیدگان را نیز گمراه می‌کردند. ۲۳ پس هوشیار  
 باشید، همه چیزها را از قبل به شما گفته‌ام.

### خیانت یهودا به عیسی

مَرْفُس ۱۴:۱۰ و ۱۱؛ لوقا ۲۲:۳-۶

۱۰ آنگاه یهودای إِسْخَرْیوْطی که یکی از آن دوازده بود، نزد سران کاهنان رفت تا او را به آنها تسلیم کند. ۱۱ آنها چون این را شنیدند، شاد شدند و به او پول وعده دادند. پس یهودا در پی فرصت بود تا او را تسلیم کند.

### پسَخ با شاگردان

مَرْفُس ۱۴:۱۲-۲۶ - مَتّی

۲۳-۷:۲۲ لوقا ۳۰-۱۷:۲۶

مَرْفُس ۱۴:۲۲-۲۵ - اوّل قرنّیان ۱۱:۲۳-۲۵

۱۲ و در اولین روز عید فطیر که بره پسَخ را قربانی می‌کردند، شاگردانش به او گفتند: «کجا می‌خواهی برویم و برای تدارک ببینیم تا پسَخ را بخوری؟» ۱۳ پس او دو نفر از شاگردان خود را فرستاد و به آنها گفت: «به شهر بروید، و مردی به شما برخواهد خورد که کوزه آبی را حمل می‌کند. به دنبال او بروید،<sup>۴</sup> و به هر جا که او وارد می‌شود، به صاحب آن خانه بگویید: "استاد می‌گوید، میهمانخانه من کجاست تا پسَخ را با شاگردانم بخورم؟"<sup>۱۵</sup> و او بالاخانه بزرگ مفروش و آماده را به شما نشان خواهد داد. در آنجا برای ما تدارک ببینید.»<sup>۱۶</sup> پس شاگردان به شهر رفتند و همان‌طور که به ایشان گفته بود، یافتند و پسَخ را تدارک دیدند.

۱۷ و وقتی شب شد، عیسی با آن دوازده آمد. ۱۸ و هنگامی که بر سفره نشسته بودند و غذا می‌خوردند، عیسی گفت: «حقیقتاً به شما می‌گویم که یکی از شما که با من غذا می‌خورد، مرا تسلیم خواهد کرد.»<sup>۱۹</sup> آنها غمگین شدند و یکی پس از دیگری از او پرسیدند: «آیا من هستم؟»<sup>۲۰</sup> عیسی به آنان گفت: «یکی از دوازده است، همان که نان خود را با من در کاسه فرو می‌برد.

و یا در وقت بانگ خروس یا در صبح.<sup>۳۶</sup> مبدا که او ناگهان بیاید و شما را در خواب ببیند.<sup>۳۷</sup> آنچه به شما می‌گویم، به همه می‌گویم: بیدار باشید.»

### توطئه قتل عیسی

مَرْفُس ۱۴:۱-۱۱؛ مَتّی ۲۶:۲-۱۶

مَرْفُس ۱۴:۱ و ۲؛ لوقا ۲۲:۱ و ۲

مَرْفُس ۱۴:۳-۸ - مشابه یوحنا ۱۲:۱-۸

۱۴ اینک دو روز به عید پسَخ و عید فطیر مانده بود و سران کاهنان و معلمین تورات در جستجوی راهی بودند که او را مخفیانه دستگیر کنند و به قتل رسانند،<sup>۲</sup> از آنجا که گفتند: «نه در ایام عید، مبدا شورشی در میان مردم پدید آید.»

### عیسی در بیت‌عنیا تدهین می‌شود

مَتّی ۶:۲۶-۱۳، یوحنا ۱۲:۱-۱۱

۳ و هنگامی که او در بیت‌عنیا در خانه شمعون جذامی بر سفره نشسته بود، زنی با شیشه عطری بسیار گرانبها، از سنبل خالص، آمد و ظرف را شکست و عطر را بر سر او ریخت.<sup>۴</sup> بعضی از حاضرین با خشم به یکدیگر گفتند: «چرا این عطر این گونه تلف شد؟<sup>۵</sup> زیرا می‌شد این عطر را به بیش از سیصد دینار فروخته، به فقرا داد.» و آن زن را سرزنش کردند.<sup>۶</sup> اما عیسی گفت: «او را واگذارید. چرا آزارش می‌دهید؟ او برای من کار نیکویی کرده است.<sup>۷</sup> زیرا فقرا را همیشه با خود دارید و هرگاه بخواهید می‌توانید به آنان نیکویی کنید، اما مرا همیشه نخواهید داشت.<sup>۸</sup> او آنچه در توان داشت، انجام داد. او بدن مرا پیشاپیش برای دفن شدن، تدهین کرده است.<sup>۹</sup> حقیقتاً به شما می‌گویم، در تمام جهان، هر جا انجیل موعظه شود، آنچه که این زن کرده است به یاد او گفته خواهد شد.»

## عیسی در جتسیمانی دعا می کند

مَرْفُس ۱۴: ۳۲-۴۲ - مَتّی  
 ۲۶: ۳۶-۴۷؛ لوقا ۴: ۴۰-۴۶

۲۲ آنگاه به مکانی به نام جتسیمانی رفتند. عیسی به شاگردان خود گفت: «در اینجا بنشینید، تا من دعا کنم.»<sup>۳۳</sup> و پطرس و یعقوب و یوحنا را با خود برداشت و اضطراب و پریشانی شدید بر وجودش مستولی شد.<sup>۳۴</sup> و به ایشان گفت: «جانم از شدت اندوه، در شرف مرگ است، اینجا بمانید و بیدار باشید.»<sup>۳۵</sup> پس کمی جلوتر رفته، بر خاک افتاد و دعا کرد که اگر ممکن باشد، آن ساعت از او بگذرد.<sup>۳۶</sup> و گفت: «آبا، ای پدر، همه چیز برای تو ممکن است. این پیاله را از من دور کن، با اینحال، نه به خواست من، بلکه به اراده تو.»<sup>۳۷</sup> و آمد و آنان را در خواب یافت. به پطرس گفت: «شمعون، خوابیده‌ای؟ آیا نمی‌توانستی ساعتی بیدار بمانی؟<sup>۳۸</sup> بیدار باشید و دعا کنید تا در امتحان نیفتید. روح البته راغب است، اما جسم ناتوان.»<sup>۳۹</sup> و بار دیگر رفت و همان کلمات را دعا کرد.<sup>۴۰</sup> و بار دیگر بازگشت و ایشان را در خواب یافت، زیرا چشمانشان بسیار سنگین شده بود و نمی‌دانستند چه جوابی به او بدهند.<sup>۴۱</sup> و سومین بار آمد و به ایشان گفت: «آیا هنوز در خوابید و استراحت می‌کنید؟ بس است! ساعت رسیده است. پسر انسان به دست گناهکاران تسلیم کرده می‌شود.<sup>۴۲</sup> برخیزید، برویم. اینک تسلیم‌کننده من نزدیک است.»

## تسلیم و دستگیری عیسی

مَرْفُس ۱۴: ۴۳-۵۰؛ مَتّی ۲۶: ۴۷-۵۶؛  
 لوقا ۲۲: ۴۷-۵۰؛ یوحنا ۱۸: ۳-۱۱

۴۳ و ناگاه، وقتی هنوز سخن می‌گفت، یهودا، یکی از آن دوازده، به همراه گروهی با شمشیرها و چماق‌ها، از طرف سران کاهنان و معلمین

۲۱ زیرا پسر انسان همان‌گونه که درباره او نوشته شده، خواهد رفت، اما وای بر آن کس که پسر انسان توسط او تسلیم شود. برای او بهتر می‌بود که از مادر زاده نمی‌شد.»

## رسم شام خداوند

مَتّی ۲۶: ۲۰-۲۹، لوقا ۲۲:  
 ۱۴-۳۰، یوحنا ۱۳: ۲۱-۳۰

۲۲ و چون غذا می‌خوردند، او نان را گرفت و پس از شکرگزاری، آن را پاره کرد و به ایشان داد و گفت: «بگیرید، این است بدن من.»<sup>۲۳</sup> سپس پیاله‌ای را گرفت و پس از شکرگزاری، به آنها داد و همه از آن نوشیدند.<sup>۲۴</sup> و به ایشان گفت: «این است خون عهد من که برای بسیاری ریخته می‌شود.<sup>۲۵</sup> حقیقتاً به شما می‌گویم که از محصول مؤ دیگر نخواهم نوشید تا روزی که آن را در پادشاهی خدا، تازه بنوشم.»

## عیسی انکار پطرس را پیشگویی می کند

مَرْفُس ۱۴: ۲۷-۳۱؛ مَتّی ۲۶: ۳۱-۳۵

۲۶ و پس از خواندن سرودی، به سوی کوه زیتون رفتند.<sup>۲۷</sup> و عیسی به آنان گفت: «همه شما خواهید لغزید، زیرا نوشته شده است، "شبان را خواهم زد و گوسفندان پراکنده خواهند شد."»

۲۸ اما پس از برخاستنم، پیش از شما به جلیل خواهم رفت.»<sup>۲۹</sup> پطرس به او گفت: «حتی اگر همه بلغزند، من نخواهم لغزید.»<sup>۳۰</sup> و عیسی به او گفت: «حقیقتاً به تو می‌گویم که همین امشب، پیش از آنکه خروس دو بار بانگ زند، تو مرا سه مرتبه انکار خواهی کرد.»<sup>۳۱</sup> اما او مصرانه گفت: «اگر لازم باشد با تو بمیرم، تو را انکار نخواهم کرد.» و همه آنها نیز چنین گفتند.

گفتند: <sup>۵۸</sup> «ما شنیدیم که می گفت: "این معبد را که به دست ساخته شده خراب خواهم کرد و در سه روز، معبدی دیگر خواهم ساخت که ساخته دست نباشد."» <sup>۵۹</sup> با این وجود، شهادتهای آنها با هم نمی خواند. <sup>۶۰</sup> کاهن اعظم در جمع ایستاد و از عیسی پرسید: «جوابی نداری بدهی؟ چه چیز است که این مردان برعلیه تو شهادت می دهند؟» <sup>۶۱</sup> اما او ساکت ماند و جوابی نداد. بار دیگر کاهن اعظم از او پرسید: «آیا تو مسیح، پسر خدای متبارک هستی؟» <sup>۶۲</sup> عیسی گفت: «هستم، و پسر انسان را خواهید دید که به دست راست قدرت نشسته است و با ابرهای آسمان می آید.» <sup>۶۳</sup> آنگاه کاهن اعظم لباس خود را چاک زد و گفت: «دیگر چه نیازی به شاهدان داریم؟» <sup>۶۴</sup> کفرش را شنیده اید. تصمیم شما چیست؟» پس همه او را محکوم کردند که سزایش مرگ است. <sup>۶۵</sup> آنگاه بعضی شروع کردند به آب دهان بر او انداختن و صورتش را پوشانیدند و او را زده، می گفتند: «نبوت کن!» و نگهبانان او را گرفتند و می زدند.

### پطرس عیسی را انکار می کند

مرفس ۱۴: ۶۶-۷۲ - متی ۲۶: ۶۹-۷۵؛

لوقا ۲۲: ۵۶-۶۲؛ یوحنا ۱۸: ۱۶-۱۸ و ۲۵-۲۷

<sup>۶۶</sup> و هنگامی که پطرس، پایین در حیاط بود، یکی از کنیزان کاهن اعظم آمد <sup>۶۷</sup> و پطرس را دید که خود را گرم می کرد. بر او نگریست و گفت: «تو نیز با عیسی ناصری بودی.» <sup>۶۸</sup> اما او انکار کرده، گفت: «آنچه را که می گویی، نه می دانم و نه می فهمم.» سپس به دهلیز خانه رفت و آنگاه خروس بانگ زد. <sup>۶۹</sup> و بار دیگر آن کنیز او را دید و به کسانی که آنجا ایستاده بودند، گفت: «این مرد یکی از آنهاست.» <sup>۷۰</sup> اما پطرس باز انکار کرد. کمی بعد، کسانی که آنجا ایستاده بودند، بار دیگر به پطرس گفتند: «مطمئناً تو یکی از آنهاپی،

تورات و مشایخ آمدند. <sup>۴۴</sup> اینک تسلیم کننده او به آنان علامتی داده، گفته بود: «آن کس را که بیوسم، همان است. او را بگیرد و تحت مراقبت ببرد.» <sup>۴۵</sup> و وقتی یهودا رسید، بی درنگ به عیسی نزدیک شد و گفت: «ای استاد!» و او را بوسید. <sup>۴۶</sup> و آنها دست بر او انداختند و گرفتارش کردند. <sup>۴۷</sup> اما یکی از حاضران شمشیرش را کشیده، ضریه ای به خدمتکار کاهن اعظم زد و گوش او را برید. <sup>۴۸</sup> عیسی به آنها گفت: «آیا برای دستگیریم با چماقها و شمشیرها چنان آمده اید که گویی راهزنی را دستگیر می کنید؟» <sup>۴۹</sup> هر روز نزد شما در معبد بودم و تعلیم می دادم و مرا نگرفتید. اما بگذار که کتب مقدس به انجام خود برسند. <sup>۵۰</sup> و آنها همه او را ترک کردند و گریختند.

### مرد جوانی می گریزد

<sup>۵۱</sup> و مرد جوانی که فقط پارچه ای از کتان به تن پیچیده بود، به دنبال او رفت. او را نیز گرفتند، اما او پارچه کتانی را رها کرد و عریان گریخت. <sup>۵۲</sup>

### عیسی در حضور شورا

مرفس ۱۴: ۵۳-۶۵؛ متی ۲۶: ۵۷-۶۸؛

یوحنا ۱۸: ۱۲ و ۱۳ و ۱۹-۲۴

مرفس ۱۴: ۶۱-۶۳؛ لوقا ۲۲: ۶۷-۷۱

<sup>۵۳</sup> آنها عیسی را نزد کاهن اعظم بردند. آنگاه همه سران کاهنان و مشایخ و معلمین تورات گرد هم جمع شدند. <sup>۵۴</sup> و پطرس از دور به دنبال عیسی رفت تا به حیاط خانه کاهن اعظم رسید. پس با نگهبانان نشست تا در کنار آتش خود را گرم کند. <sup>۵۵</sup> اینک سران کاهنان و تمامی شورا در پی شهادت علیه عیسی بودند تا او را بکشند، ولی هیچ نیافتند. <sup>۵۶</sup> گرچه بسیاری برعلیه او شهادت دروغ دادند، اما شهادت ایشان با هم نمی خواند. <sup>۵۷</sup> و برخی برخاستند و شهادت دروغ علیه او داده،

که سران کاهنان عیسی را از روی حسادت به او تسلیم کرده‌اند.<sup>۱۱</sup> اما سران کاهنان جماعت را برانگیختند تا از پیلانُس بخواهند که باراباس را برایشان آزاد کند.<sup>۱۲</sup> پیلانُس بار دیگر به آنان گفت: «پس با مردی که شما او را پادشاه یهودیان می‌خوانید، چه کنم؟»<sup>۱۳</sup> و بار دیگر فریاد برآوردند: «مصلوبش کن.»<sup>۱۴</sup> پیلانُس به آنها گفت: «چرا؟ چه بدی کرده است؟» اما آنها بلندتر فریاد زدند: «مصلوبش کن.»<sup>۱۵</sup> پس باراباس را برایشان آزاد کرد و عیسی را تازیانه زده، او را تحویل داد تا مصلوب شود.

### عیسی استهزا می‌شود

مَرْفُس ۱۵:۱۶-۲۰ - مَتّی ۲۷:۲۷-۳۱

<sup>۱۶</sup> آنگاه سربازان، او را به داخل کاخ، یعنی مقر والی، بردند و همه گروه سربازان را فراخواندند.<sup>۱۷</sup> و ردایی ارغوانی به او پوشانیدند و تاجی از خار بافته، بر سرش نهادند.<sup>۱۸</sup> آنگاه شروع به تعظیم کرده، می‌گفتند: «درود بر پادشاه یهودیان!»<sup>۱۹</sup> و با چوب بر سرش می‌زدند و آب دهان بر او می‌انداختند و در برابرش زانو زده، ادای احترام می‌کردند.<sup>۲۰</sup> پس از آنکه استهزایش کردند، ردای ارغوانی را از او در آورده، لباس خودش را به او پوشانیدند و او را بیرون بردند تا مصلوبش کنند.

### مصلوب شدن عیسی

مَرْفُس ۱۵:۲۲-۳۲؛ مَتّی ۲۷:۳۳-۴۴؛

لوقا ۲۳:۳۳-۴۳؛ یوحنا ۱۹:۱۷-۲۴

<sup>۲۱</sup> و آنها رهگذری شمعون نام از اهل قیبروان را که پدر اسکندر و رؤفُس بود و از مزارع می‌آمد، مجبور کردند تا صلیب او را حمل کند.<sup>۲۲</sup> پس او را به مکانی به نام جُلجتا، که به معنی مکان مجسمه است، بردند.<sup>۲۳</sup> و به او شراب مخلوط

زیرا جلیلی هستی.»<sup>۲۱</sup> اما او شروع به لعنت خود کرد و قسم خورد که: «این مرد را که می‌گویید، نمی‌شناسم.»<sup>۲۲</sup> و فوراً، خروس بار دوم بانگ زد. آنگاه پطرس به یاد آورد که عیسی چگونه به او گفته بود: «قبل از آنکه خروس دو بار بانگ زند، تو مرا سه بار انکار خواهی کرد.» پس در هم شکست و بگریست.

### محاکمه در حضور پیلانُس

مَرْفُس ۱۵:۲-۱۵؛ مَتّی ۲۷:۱۱-۲۶؛ لوقا ۲۳:۲ و ۳ و ۱۸-۲۵؛ یوحنا ۱۸:۲۹-۱۹:۱۶

**۱۵** به مجرد این که صبح شد، سران کاهنان با مشایخ و معلمین تورات و تمامی اعضای شورا به مشورت نشستند و عیسی را در بند نهاده، بردند و به پیلانُس تحویل دادند.<sup>۲</sup> پیلانُس از او پرسید: «آیا تو پادشاه یهودیان هستی؟» و او پاسخ داد: «تو اینطور گفته‌ای.»<sup>۳</sup> و سران کاهنان او را به چیزهای بسیار متهم کردند.<sup>۴</sup> آنگاه پیلانُس باز از او پرسید: «آیا هیچ پاسخی نداری؟ بین چقدر بر تو اتهام می‌زنند.»<sup>۵</sup> اما عیسی هیچ پاسخی نداد، چنان که پیلانُس در شگفت شد.

### حکم مصلوب شدن عیسی توسط پیلاتس

مَتّی ۲۷:۱۵-۲۶، لوقا ۲۳:

۲۵-۳۹، یوحنا ۱۹:۱۸-۱۶:۳۹

<sup>۶</sup> پیلانُس در ایام عید عادت داشت که یک زندانی را به خواست ایشان آزاد کند.<sup>۷</sup> و در بین شورشیان زندانی که در شورش مرتکب قتل شده بودند، مردی بود به نام باراباس.<sup>۸</sup> آنگاه جماعت نزد پیلانُس آمدند و از او خواستند که رسم معمول را برایشان به جا آورد.<sup>۹</sup> و او به آنها پاسخ داد گفت: «آیا می‌خواهید پادشاه یهودیان را برایتان آزاد کنم؟»<sup>۱۰</sup> زیرا پی برده بود

۱۵:۱۵ جریمه قضایی رومی، که شامل زدن شدید با شلاق چند لایه که در آن تکه‌های استخوان و فلز کاشته شده بود.

۱۶:۱۵ در یونانی، battalion که یک دهم لژیون رومی است، معمولاً حدود ۶۰۰ سرباز

داد تا بنوشد، و گفت: «صبر کنید، بگذار ببینیم که آیا ایلیا می‌آید تا او را پایین آورد؟»<sup>۳۷</sup> و عیسی فریادی بلند برآورد و نفس آخرش را کشید.<sup>۳۸</sup> و پرده معبد از بالا تا پایین دو پاره شد.<sup>۳۹</sup> فرمانده سربازان که مقابل او ایستاده بود، وقتی دید که او چگونه جان سپرد، گفت: «به راستی این مرد پسر خدا بود.»

<sup>۴۰</sup> در آنجا زنانی نیز بودند که از دور نظاره می‌کردند که در میان آنان مریم مَجْدَلِیَّه بود، و مریم مادر یعقوب کوچک و یوشا، و سالومه.<sup>۴۱</sup> هنگامی که عیسی در جلیل بود، آنها او را پیروی و خدمت می‌کردند. و نیز بسیاری از زنان دیگر نیز که با او به اورشلیم آمده بودند، در آنجا حضور داشتند.

### عیسی دفن می‌شود

مَرْقُس ۱۵: ۴۲-۴۷ - مَتَّى ۲۷: ۵۷-۶۱؛  
لوقا ۲۳: ۵۰-۵۶؛ یوحنا ۱۹: ۳۸-۴۲

<sup>۴۲</sup> وقتی غروب شد، از آنجا که روز تهیه، یعنی روز قبل از سَبْت بود،<sup>۴۳</sup> یوسف از اهل رامه، عضوی محترم از شورا، که پادشاهی خدا را نیز انتظار می‌کشید، جرئت کرد و به نزد پیلاتس رفت و جسد عیسی را طلبید.<sup>۴۴</sup> پیلاتس از شنیدن اینکه او به این زودی مرده است، متعجب شد. آنگاه فرمانده سربازان را خوانده، پرسید که آیا او به این زودی فوت کرده است؟<sup>۴۵</sup> و چون از فرمانده سربازان دریافت که فوت کرده است، جسد را به یوسف سپرد.<sup>۴۶</sup> و یوسف گفنی از کتان خرید و او را از صلیب پایین آورده، در آن کفن کتانی پیچید و در قبری که در صخره تراشیده شده بود، قرار داد. و سنگی جلوی دهانه

به مَر دادند، اما آن را نگرفت.<sup>۴۴</sup> آنها او را مصلوبش کردند و لباس‌هایش را بین خود تقسیم نموده، قرعه انداختند که هر یک چه ببرد.<sup>۴۵</sup> و ساعت سوّم بود که او را مصلوب کردند.<sup>۴۶</sup> و بر تقصیرنامه او نوشته بود: «پادشاه یهودیان.»<sup>۴۷</sup> و با او دو راهزن را، یکی در سمت راست و دیگری در سمت چپ او مصلوب کردند.<sup>۴۸</sup> بدین‌گونه آن نوشته کتب مقدّس تحقّق یافت که می‌گوید: «او از خطاکاران محسوب شد.»<sup>۴۹</sup> و رهگذران او را دشنام دادند و سرهای خود را تکان دادند و می‌گفتند: «ای تو که معبد را ویران می‌کنی و در سه روز از نو بنا می‌کنی،<sup>۵۰</sup> خود را نجات بده و از صلیب پایین بیا»<sup>۵۱</sup> و همچنین سران کاهنان و معلمین تورات با یکدیگر استهزایش کرده، می‌گفتند: «دیگران را نجات داد؛ خود را نمی‌تواند نجات بدهد!»<sup>۵۲</sup> بگذار مسیح، پادشاه اسرائیل، اینک از صلیب پایین بیاید تا ببینیم ایمان بیاوریم.» آنان که با او مصلوب شده بودند نیز به او اهانت کردند.

### مرگ عیسی

مَرْقُس ۱۵: ۳۳-۴۱ - مَتَّى  
۲۷: ۴۵-۵۶؛ لوقا ۲۳: ۴۴-۴۹

<sup>۳۳</sup> و چون ساعت ششم رسید، تاریکی تمامی آن سرزمین را تا ساعت نهم فرا گرفت.<sup>۳۴</sup> و در ساعت نهم عیسی به صدای بلند فریاد برآورد: «ایلوی، ایلوی، لَمَّا سَبَقْتَنِي؟» یعنی «خدای من، خدای من، چرا مرا ترک کردی؟»<sup>۳۵</sup> و عده ای از حاضران که این را شنیدند، گفتند: «اینک، ایلیا را می‌خواند.»<sup>۳۶</sup> پس کسی دوید و اسفنجی را از شراب ترشیده پر کرده، بر سر چوبی نهاد و به او

۲۳: ۱۵ باور زمان بر این بود که مخلوط شراب و مَر، اثر آرام کننده دارد

۲۵: ۱۵ یعنی، ساعت ۹ صبح

۲۸: ۱۵ اشعیا ۵۳: ۱۲

۳۳: ۱۵ ساعت ۱۲ ظهر

۳۳: ۱۵ ساعت ۳ بعداز ظهر

۳۴: ۱۵ مزمور ۲۲: ۱

۱۱ اما وقتی آنها شنیدند که او زنده شده و مریم او را دیده است، باور نکردند.

### عیسی به دو شاگرد ظاهر می‌شود

لوقا ۲۴: ۱۳-۳۵

۱۲ پس از آن، او به صورتی دیگر بر دو نفر از آنان که به مزارع می‌رفتند، ظاهر شد. ۱۳ و آنان رفتند و به دیگران خبر دادند، اما آنها، ایشان را باور نکردند.

### ماموریت بزرگ

متی ۲۸: ۱۶-۲۰

۱۴ سپس او بر آن یازده نفر، در حالی که به غذا نشسته بودند، ظاهر شد و آنان را به سبب بی‌ایمانی و سخت‌دلی‌شان توبیخ کرد، زیرا کسانی را که او را پس از برخاستن دیده بودند، باور نکرده بودند. ۱۵ و به ایشان گفت: «به تمامی عالم بروید و انجیل را به همه خلائق موعظه کنید. ۱۶ هر که ایمان آورد و تعمید یابد، نجات خواهد یافت. اما هر که ایمان نیاورد، محکوم خواهد شد. ۱۷ و این نشانه‌ها همراه ایمانداران خواهد بود: به نام من دیوها را بیرون خواهند کرد و به زبانهای تازه سخن خواهند گفت ۱۸ و مارها را با دستهایشان برخواهند گرفت، و هرگاه زهری گشوده بنوشند، آسیبی به آنها نخواهد رسید، و دستها بر بیماران خواهند گذاشت و آنها شفا خواهند یافت.»

۱۹ پس آنگاه عیسی خداوند بعد از آنکه با ایشان سخن گفت، به آسمان بالا برده شد و به دست راست خدا بنشست. ۲۰ و ایشان بیرون رفتند و در همه جا موعظه می‌کردند. و خداوند با ایشان کار می‌کرد و کلام خود را با آیاتی که همراه ایشان بود، ثابت می‌نمود.

۴۷ مریم مجدلیه و مریم، مادر یوشا، دیدند که او کجا گذاشته شد.

### رستاخیز

مَرْقُس ۱۶: ۱-۸ - مَتی ۲۸: ۱-۸؛ لوقا ۲۴: ۱-۱۰

۱۶ چون روز سبّ گذشته بود، مریم مجدلیه و مریم مادر یعقوب و سالومه ادویه‌جات خریدند تا بروند و او را تدهین کنند. ۲ پس در اولین روز هفته، صبح بسیار زود، هنگامی که آفتاب طلوع کرده بود، بر سر قبر رفتند. ۳ و به یکدیگر می‌گفتند: «چه کسی سنگ را برای ما از جلوی قبر خواهد غلتانید؟» ۴ و چون نگریستند، دیدند آن سنگ که بسیار بزرگ بود از جلوی قبر به کناری غلتانیده شده است. ۵ وارد قبر شدند و جوانی را دیدند که بر سمت راست نشسته بود و ردایی سفید بر تن داشت. و آنان از دیدنش ترسان شدند. ۶ او به ایشان گفت: «نترسید. شما عیسی ناصری را می‌جوئید که مصلوب شده است. او برخاسته است؛ او اینجا نیست. جایی را که او را نهاده بودند، نگاه کنید. ۷ لیکن بروید و به شاگردان او و به پطرس بگویید که او قبل از شما به جلیل می‌رود. در آنجا او را خواهید دید، چنانکه به شما گفته بود.» ۸ پس آنان بیرون رفتند و از قبر گریختند، زیرا لرزه و حیرت بر آنان مستولی شده بود، و به هیچ‌کس چیزی نگفتند، زیرا ترسیده بودند.

### عیسی بر مریم مجدلیه ظاهر می‌شود

۹ و چون عیسی، صبحگاه اولین روز هفته برخاست، ابتدا بر مریم مجدلیه که از او هفت دیو بیرون کرده بود، ظاهر شد. ۱۰ پس مریم رفت و به یاران او که در ماتم و گریه بودند، خبر داد.